

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه العقود
از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی



مؤلف: مُحَقِّقُ الْحَلِيِّ (أبو القاسم نجم الدين جعفر بن حسن رحمته الله)
مترجم: مهدی رحیمی

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -
عنوان قراردادی	: شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام . فارسی - عربی. برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: فقه العقود از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی / مؤلف محقق حلی (ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن رحمه‌الله)؛ مترجم [و شارح] مهدی رحیمی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۵ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۸۰-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا	
یادداشت	: کتاب حاضر شرح بخشی از کتاب «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام» تألیف محقق حلی است.
موضوع	: محقق حلی، جعفر بن حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام -- نقد و تفسیر
موضوع	: فقه جعفری -- قرن ۷ق.
موضوع	: Islamic law, Ja'fari -- 13th century*
موضوع	: عقود و ایقاعات (فقه)
موضوع	: Contracts (Islamic law)
شناسه افزوده	: محقق حلی، جعفر بن حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام. برگزیده. شرح
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ۴۲۳۴۵۳۳ ش ۴۰۳/م ۱۸۲/ب P
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۹۱۵۲۳۱

نام کتاب	: فقه العقود از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی
ناشر	: چتر دانش
مترجم	: مهدی رحیمی
نوبت و سال چاپ	: دوم - ۱۳۹۸
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۸۰-۶
قیمت	: ۳۸۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید (ار دیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرترفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصفی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

۱۰.....	مقدمه
۱۲.....	کتاب تجارت.....
۱۲.....	آنچه که اکتساب به آن حرام است.....
۱۸.....	عقد بیع.....
۱۹.....	شروط مبیع.....
۳۱.....	خيارات.....
۳۴.....	احکام خيار.....
۳۷.....	احکام عقود.....
۴۰.....	در چیزهایی که به مورد کالا مربوط می شود.....
۴۳.....	تسليم مبیع.....
۴۷.....	فروش چیزی که به قبض در نمی آید.....
۵۰.....	اختلاف متبايعين.....
۵۳.....	ملحقات احکام عقود.....
۵۵.....	احکام عیوب.....
۵۶.....	درباره اقسام عیبها.....
۶۱.....	مراجعه و مواضعه و تولیه.....
۶۳.....	احکام معاملات مراجعه، مواضعه و تولیه.....
۶۶.....	ربا.....
۷۵.....	مسائل ربا.....
۸۰.....	فصل هشتم: فروش میوه.....
۸۲.....	ملحقات فروش میوه.....
۸۶.....	فروش حیوان.....
۸۸.....	احکام خرید حیوان.....
۹۱.....	سلف/ سلم.....
۹۲.....	شروط بیع سلف.....
۹۷.....	احکام بیع سلف.....
۱۰۱.....	اقاله.....
۱۰۲.....	قرض.....
۱۰۴.....	احکام قرض.....
۱۰۷.....	کتاب رهن.....
۱۰۷.....	در اصل رهن.....
۱۰۹.....	شرایط رهن.....
۱۱۲.....	راهن و مرتهن.....

۱۱۷.....	ملحقات رهن
۱۱۷.....	در احکام متعلق به رهن.....
۱۱۹.....	احکام متعلق به رهن
۱۲۳.....	اختلاف در رهن
۱۲۷.....	کتاب مفلس و ورشکسته
۱۲۸.....	ممنوعیت از تصرف.....
۱۲۹.....	اختصاص حق طلبکار به عین مالش
۱۳۶.....	بحث در قسمت کردن اموال بدهکار ورشکسته
۱۳۷.....	مسائل ورشکسته.....
۱۴۰.....	کتاب حَجَر.....
۱۴۰.....	موجبات و اسباب حجر
۱۴۲.....	سفیه.....
۱۴۳.....	احکام حَجَر
۱۴۶.....	کتاب ضمانت
۱۴۶.....	ضمانت مال
۱۴۷.....	بحث از ضامن
۱۴۹.....	بحث در حقی که ضمانت شده
۱۵۲.....	احکام ضمانت
۱۵۵.....	حواله.....
۱۵۸.....	احکام حواله
۱۶۰.....	کفالت
۱۶۱.....	احکام کفالت
۱۶۴.....	کتاب صلح.....
۱۶۴.....	احکام صلح.....
۱۶۹.....	احکام نزاع در املاک.....
۱۷۶.....	کتاب شرکت.....
۱۷۶.....	اقسام شرکت
۱۸۰.....	قسمت کردن
۱۸۱.....	احکام شرکت
۱۸۵.....	کتاب مضاربه.....
۱۸۵.....	عقد و قرارداد مضاربه
۱۸۸.....	مال مضاربه.....
۱۹۰.....	درباره سود.....

۱۹۳	احکام مضاربه
۱۹۹	کتاب مزارعه و مساقات
۱۹۹	مزارعه
۲۰۰	شروط مزارعه
۲۰۴	احکام مزارعه
۲۰۷	مساقات
۲۰۷	عقد و صیغه و مساقات
۲۰۸	درباره آنچه مساقات بر آن واقع می‌شود
۲۰۹	مدت مساقات
۲۰۹	عمل مساقات
۲۱۰	محصول
۲۱۲	احکام مساقات
۲۱۶	کتاب ودیعه
۲۱۶	عقد ودیعه
۲۲۰	موجبات ضمانت
۲۲۲	لواحق باب
۲۲۶	کتاب عاریه
۲۲۶	عاریه دهنده
۲۲۶	عاریه گیرنده
۲۲۸	عاریه داده شده
۲۳۰	احکام متعلق به عاریه
۲۳۳	کتاب اجاره
۲۳۳	عقد اجاره
۲۳۵	شرایط اجاره
۲۴۷	احکام اجاره
۲۵۱	نزاع و اختلاف طرفین در اجاره
۲۵۳	کتاب وکالت
۲۵۳	عقد وکالت
۲۵۷	آنچه نیابت در آن صحیح نیست
۲۶۰	موکل
۲۶۲	وکیل
۲۶۹	چیزهایی که وکالت را ثابت می‌کند
۲۷۲	احکام وکالت

۲۷۶.....	تنازع بین وکیل و موکل
۲۸۲.....	کتاب وقفها و صدقات
۲۸۲.....	عقد وقف و شرایط آن.....
۲۸۴.....	شرایط وقف
۲۸۵.....	شرایط واقف
۲۸۶.....	شرایط موقوف علیه
۲۹۴.....	ملحقات باب وقف
۳۰۱.....	کتاب عطیه.....
۳۰۳.....	کتاب سُکنی و حَبَس
۳۰۶.....	کتاب هدایا
۳۰۶.....	حقیقت هبه
۳۰۹.....	حکم هدایا
۳۱۲.....	کتاب مسابقه (سوارکاری) و تیراندازی.....
۳۱۵.....	درباره چیزهایی که می‌توان در آن مسابقه برگزار کرد.....
۳۱۶.....	عقد سوارکاری و تیراندازی.....
۳۱۹.....	احکام مسابقه.....
۳۲۴.....	کتاب وصیت‌ها
۳۲۴.....	وصیت
۳۲۷.....	موصی (وصیت کننده).....
۳۲۸.....	وصیت شده
۳۳۳.....	درباره وصیت مبهم
۳۳۵.....	احکام وصیت
۳۳۹.....	درباره موصی له
۳۴۲.....	درباره وصی
۳۴۷.....	ملحقات وصیت.....
۳۵۲.....	تصرفات مریض
۳۵۶.....	کتاب نکاح.....
۳۵۶.....	نکاح دائم
۳۵۹.....	آداب خلوت
۳۶۱.....	مسائل نگاه به نامحرم
۳۶۴.....	اختصاصات نبی مکرم اسلام ﷺ
۳۶۶.....	عقد نکاح
۳۶۹.....	صیغه نکاح.....

۳۷۱	اولیای (جمع ولیّ) عقد
۳۷۴	ملحقات: چند مسأله در آن مطرح است
۳۷۸	حرمت و محرمیت
۳۸۱	شروط شیردادن
۳۸۵	احکام شیر دادن
۳۹۱	مساهره
۳۹۳	مسائل مساهره (خویشاوندی در نتیجه ازدواج)
۳۹۳	احکام محرمات نکاح
۳۹۵	وطی به شبهه
۳۹۶	مسائل مربوط به محرمیت
۳۹۸	مراعات تعداد در نکاح با زنان
۴۰۰	لعان
۴۰۳	کیفیت انتخاب همسران
۴۰۴	مسائلی که به اختلاف دین زوجین مترتب است
۴۱۴	ازدواج موقت
۴۱۸	مهریه
۴۲۰	احکام ازدواج موقت که هشت حکم است
۴۲۲	آنچه نکاح با آن ردّ می‌شود
۴۲۶	احکام عیوب
۴۲۹	تدلیس
۴۳۳	راجع به مهریه
۴۳۸	تفویض بضع
۴۴۱	تفویض مهریه
۴۴۲	احکام مهریه
۴۵۱	در مورد اختلاف در مهریه
۴۵۳	حق قَسَم
۴۶۱	بحث راجع به ناشزه شدن
۴۶۲	بحث در شقاق
۴۶۴	احکام اولاد
۴۶۷	احکام ولادت فرزند
۴۶۹	احکام عقیقه
۴۶۹	احکام شیردادن

٤٧١ احكام حضانة

٤٧٤ نفقة

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف برّيته محمد المصطفى و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

این کتاب ترجمه و شرحی در تبیین کتاب شرائع الاسلام تألیف جعفرین حسن محقق حلی است. مرحوم محقق حلی از مشهورترین فقهای عصر خویش است و دارای عظمت و اعتبار خاص در میان مجتهدان می‌باشد، به حدّی که وقتی کلمه «محقق» را بدون قرینه و نشانه‌ای در میان فقها ذکر کنند، شخصیت تحقیقی و علمی ایشان مورد نظر است.

محقق حلی فقه و اصول را در نزد پدرش حسن بن یحیی آموخت و از محضر فقهای مشهور حله، مانند ابن نما و سید فخار موسوی- شاگرد ابن ادریس حلی- بهره برد. محقق با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس حلی است و استاد علامه حلی بوده است.

مرحوم محقق در زمینه‌های منطق، کلام و ریاضیات و هیئت تبحر داشته است و خواجه نصیرالدین طوسی متکلم و ریاضی‌دان مشهور، با او در حله ملاقات کرده است و در جلسه درسش حضور یافته است. کتابهای محقق همچون معارج الاصول، تلخیص الفهرست، شرح نکت النهایه و معارج الاحکام و... مخصوصاً کتاب شرایع الاسلام همیشه مورد توجه طلاب است چرا که این کتاب مشتمل بر فتوای مشهور فقهای قدیم می‌باشد. و فقهای بسیاری این کتاب را شرح کرده و یا حاشیه بر آن نوشته‌اند.

محقق حلی در سال ۶۷۶ ه.ق در سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و بدن مطهر ایشان را در جوار بارگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپردند. (و بنا به نقل علامه سید حسن صدر صاحب کتاب تأسیس الشیعه در حله به خاک سپردند).

کتاب حاضر متن و ترجمه بخش‌های مربوط به عقود از کتاب شرایع الاسلام است که به صورت مستقل از دیگر بخش‌های این کتاب منتشر می‌گردد.

ما در این کتاب سعی کرده‌ایم که با شرح و آوردن مثالهای آسان، کلمات آن بزرگوار را تبیین نماییم تا موجب تسهیل طلاب و دانشجویان که قصد خواندن این کتاب ارزشمند را دارند، شود و خداوند را شاکرم که توفیق این امر را برای حقیر فراهم نمود.

در پایان از همه کسانی که بنده را در چاپ و نشر این مجموعه یاری رساندند کمال تشکر را دارم.

مهدی رحیمی
اردیبهشت ۱۳۹۶

**القسم الثاني
في العقود
و فيه خمسة عشر كتاباً**



**قسمت دوم
درباره عقود
شامل پانزده کتاب است**

با توجه به این که در این کتاب مباحث عبادی مورد بحث نیست لذا قسم
اول (عبادت) مورد بحث قرار نگرفت.

کتاب التجارة

۱ .. وَهُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى فُضُول

الفصل الأول: فِيمَا يَكْتَسَبُ بِهِ وَهُوَ يَنْقَسِمُ إِلَى مُحْرِمٍ وَمَكْرُوهٍ وَمَبَاحٍ

فَالْمُحْرَمُ مِنْهُ أَنْوَاعٌ:

الأول: الأعيان النجسة كالخمر، والأنبياء والفقاع وكل مائع نجس عدا الأدهان لفائدة الاستئصباح بها تحت السماء والميتة والدم وأزواث وأبوال ما يؤكل لحمه و رُبَمَا قِيلَ بِتَحْرِيمِ الأَبْوَالِ كُلِّهَا إِلَّا الإِبِلَ خَاصَّةً والأَوْلَادُ شَبَهُهُ والخِنْزِيرِ وَجَمِيعِ أَجْزَائِهِ وَجِلْدِ الكَلْبِ وَمَا يَكُونُ مِنْهُ

کتاب تجارت

۱ که مشتمل بر چند فصل است

فصل اول: در مورد اشیائی که کسب می شوند، که آن به حرام و مکروه و مباح تقسیم می شود.

اشیائی که اکتساب به آن ها حرام است چند نوع هستند:

اول: اشیای نجس العین مثل خمر (که از عصاره‌ی انگور گرفته می شود) و نبيذها (که از سایر میوه‌ها گرفته می شود) و فقاع (که از جو گرفته می شود) و هر مایع دیگری که نجس باشد؛ غیر از روغن هایی که برای روشنایی در جایی که سقف ندارد استفاده می شود و مُردار و خون و مدفوع و ادرار حیواناتی که گوشت آن ها خورده نمی شود و چه بسا گفته شده هر ادراری حرام است، مگر ادرار شتر، اما نظر اول بهتر است و خوک با تمام اجزای بدنش و پوست سگ و هر چیزی که از آن باشد (مثل مو، گوشت، استخوان و ...)

۲ الثَّانِي: مَا يُحَرِّمُ لِتَحْرِيمِ مَا قُصِدَ بِهِ كَالآتِ اللَّهْوِ مِثْلَ الْعُودِ وَالزَّمْرِ وَ هَيَاكِلَ الْعِبَادَةِ الْمُتَبَدِّعَةِ كَالصَّلِيبِ وَالصَّنَمِ وَالْآتِ الْقَمَارِ كَالنَّارِ وَالسُّطْرُنْجِ وَمَا يُفْضِي إِلَى الْمُسَاعَدَةِ عَلَى مُحْرِمِ كَيْبِ السَّلَاحِ لِأَعْدَاءِ الدِّينِ وَإِجَارَةَ الْمَسَاكِينِ وَالسُّفُنِ لِلْمُحْرَمَاتِ وَكَيْبِ الْعَنْبِ لِيَعْمَلَ حَمْرًا وَيَبِيعَ الْحَشَبَ لِيَعْمَلَ صَنْمًا
و يَكْرَهُ بَيْعَ ذَلِكَ لِمَنْ يَعْمَلُهُمَا.

۳ الثَّلَاثُ: مَا لَا يُنْتَفَعُ بِهِ كَالْمَسُوخِ بَرِّيَّةً كَانَتْ كَالْقِرْدِ وَالذَّبِّ وَ فِي الْفِيلِ تَرَدُّدٌ وَ الْأَشْبَهُ جَوَازٌ بَيْعُهُ لِلِانْتِفَاعِ بِعَظْمِهِ... أَوْ بَحْرِيَّةً كَالجَرِّيِّ وَالصَّفَادِعِ وَالسَّلَاحِ وَالطَّافِيَّ
وَالسَّبَاعِ كُلِّهَا إِلَّا الْهَرَّ

۴ وَالْجَوَارِحُ ظَائِرَةٌ كَانَتْ كَالْبَازِيِ أَوْ مَا شِيئَةً كَالْفَهْدِ وَ قَيْلٌ يَجُوزُ بَيْعُ السَّبَاعِ كُلِّهَا تَبَعًا لِلِانْتِفَاعِ بِجِلْدِهَا أَوْ رِيشِهَا وَ هُوَ الْأَشْبَهُ.



۲ دوم: چیزهایی که به واسطه‌ی هدفی که در استفاده از آن‌ها است حرام‌اند، مثل ابزار لهو و لعب، همچون کمانچه و نی و آشکالی که برای عبادت‌ها ساخته و بدعت شده‌اند، مثل صلیب و بت، و ابزار قمار، مثل نرد و شطرنج و کارهایی که منجر به کمک به فعل حرام می‌شوند، مثل فروش سلاح به دشمن دین و اجاره‌ی مسکن و کشتی برای کارهای حرام و همچنین مانند فروش انگور تا از آن شراب به‌دست آورند و فروش چوب برای ساختن بت، ولی فروش آن برای کسی که کارش شراب‌سازی و یا بت‌سازی است، مکروه است، به شرطی که فروشنده قصدش برای جهت حرام نباشد.

۳ سوم: چیزهایی که فایده و بهره‌ی چندانی ندارند، مثل حیوانات مسخ شده؛ چه صحرائی و خشکی باشند، همچون میمون و خرس و فیل؛ البته در فیل اختلاف نظر است و نظر بهتر، جواز فروش آن است، چون از استخوان آن می‌توان بهره‌مند شد. و چه دریایی و آبی باشند، مثل مارماهی و قورباغه و لاک‌پشت‌ها و ماهی‌ای که در آب مرده و تمام درندگان و حیوانات وحشی به غیر از گربه.

۴ و تمام حیوانات شکاری؛ فرقی نمی‌کند که پرنده باشد، همچون باز شکاری یا روی زمین راه رود، مثل پلنگ، اما نظر دیگر این است که فروش همه‌ی درندگان جایز است و به تبع آن استفاده از پوست و موی آن‌ها، و این عقیده بهتر است.

۵ الرَّابِعُ: مَا هُوَ مُحْرَمٌ فِي نَفْسِهِ كَعَمَلِ الصُّورِ الْمُجَسَّمَةِ وَالْعِنَاءِ وَ مَعُونَةِ الظَّالِمِينَ بِمَا يُحْرَمُ وَ نُوحِ النَّائِحَةِ بِالْبَاطِلِ وَ حَفِظَ كُتُبَ الصَّلَالِ وَ نَسَخَهَا لِغَيْرِ التَّقْضِ وَ هَجَأَ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَعَلَّمَ السَّحْرَ وَ الْكِهَانَةَ وَ الْقِيَافَةَ وَ الشَّعْبَدَةَ وَ الْقِمَارَ وَ الْعَشَّ بِمَا يَخْفَى كُشُوبِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ وَ تَدْلِيسِ الْمَاشِطَةِ وَ تَزْيِينِ الرَّجُلِ بِمَا يَحْرَمُ عَلَيْهِ.

۶ الْخَامِسُ: مَا يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ فِعْلُهُ كَتَغْسِيلِ الْمَوْتَى وَ تَكْفِينِهِمْ وَ تَدْفِينِهِمْ وَ قَدْ يَحْرَمُ الْاِكْتِسَابُ بِأَشْيَاءَ أُخَرَ تَأْتِي فِي أَمَاكِنِهَا أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.



۵ چهارم: کارهایی که به خودی خود حرامند، مثل مجسمه‌سازی (منظور مجسمه‌ی انسان یا حیوانی است که روح داشته باشد نه مجسمه‌ی درخت و گیاه و ... که روح ندارند) و موسیقی و یاری ستمگران (در کارهایی مثل نویسندگی برای آن‌ها یا احضار مظلوم در نزد ایشان و ... بر خلاف کارهایی مثل خیاطی کردن برای آن‌ها که ربطی به ظلمشان ندارد) و نوحه‌ی نوحه‌گران به چیزی که دروغ باشد (مثل وصف میت به صفتی که در او نبوده) و حفظ کتاب‌های گمراه کننده و نوشتن و چاپ آن‌ها برای هدفی غیر از نقض و رد کردن آن‌ها، و هجو و مسخره کردن مؤمنین و یادگیری سحر و کهنانت (منظور ریاضاتی است که موجب اطلاع از اسرار و غیب شود) و یا قیافه (مراد علمی است که به کمک آن بتوان فرزند شبهه‌ناک را به کسی نسبت داد و یا رابطه‌ی خویشاوندی دو کس را فهمید) و شعبده (منظور اعمال کوتاه و سریعی است که بیننده چیزهایی غیرواقعی را واقعی تصور کند) و قمار کردن و غش در معامله به چیزی که پنهان باشد؛ مثل مخلوط کردن شیر با آب و فریب دادن آرایشگران (مثلاً عروس را به نحوی آرایش کند که دامادی که تا به حال عروس را ندیده آن را زیباتر ببیند؛ مثلاً موهای مصنوعی به او وصل کند و یا صورتش را سفید کند) و زینت کردن مردان با لباس‌هایی که برای آن‌ها حرام است (مثل پوشیدن لباسی که مختص زنان است).

۶ پنجم: کسب درآمد با اعمالی که بر انسان انجام آن‌ها واجب است مثل غسل دادن میتی که روی زمین مانده و کفن و دفن او و گاهی هم کسب درآمد با چیزهایی دیگر حرام می‌شود (مثل بیع ربوی، فروش نسیه به نسیه و فروش انسان آزاد که برده نیست و ...) که در جای خود توضیح داده خواهد شد.

۷ أَحْذِ الْأُجْرَةَ عَلَيِ الْأَذَانِ حَرَامٌ وَ لَا بَأْسَ بِالرِّزْقِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَ كَذَا الصَّلَاةِ بِالنَّاسِ وَ الْقَضَاءِ عَلَيِ تَفْصِيلِ سَيِّئَاتِي وَ لَا بَأْسَ بِأَخْذِ الْأُجْرَةِ عَلَيِ عَقْدِ النِّكَاحِ.

۸ وَ الْمَكْرُوهُاتُ ثَلَاثَةٌ: مَا يَكْرَهُ لِأَنَّهُ يُفْضَى إِلَيْهِ مُحَرَّمٌ أَوْ مَكْرُوهُ غَالِبًا: كَالصَّرْفِ... وَ بَيْعِ الْأَكْفَانِ، وَ الطَّعَامِ، وَ الرَّقِيقِ... وَ اتِّخَاذِ الدُّبُحِ وَ النَّخْرِ صَنْعَةً. وَ مَا يَكْرَهُ لِضِعْتِهِ كَالنَّسَاجَةِ وَ الْحِجَامَةِ إِذَا اشْتَرَطَ وَ ضَرَابِ الْفُحْلِ.

۹ وَ مَا يَكْرَهُ لِتَطْرُقِ الشُّبُهَةِ كَكَسْبِ الصَّبِيَّانِ وَ مَنْ لَا يَتَّجَنَّبُ الْمَخَارِمَ وَ قَدْ تَكَرَّرَ أَشْيَاءٌ تُذَكَّرُ فِي أَبْوَابِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. وَ مَا عَدَا ذَلِكَ مُبَاحٌ



مسأله

۷ گرفتن اجرت برای اذان گفتن حرام است ولی تأمین معاش مؤذن از بیت‌المال منعی ندارد؛ همچنین امام جماعت برای نماز خواندن و قضاوت کردن بر تفصیلی که در کتاب قضا خواهد آمد حرام است ولی گرفتن اجرت برای خواندن صیغه‌ی نکاح اشکالی ندارد (فرق اجرت با ارتزاق از بیت‌المال در نوع اعتبار آنها است. گاهی به کسی می‌گویند در مقابل هر اذانی که بگویی یا نمازی که بخوانی یک دینار به تو می‌دهیم که آن را اجرت می‌گویند و گاهی به او می‌گویند در این مسجد اذان بگو و خوراک و پوشاک و معاش تو بر عهده‌ی ما باشد، که به آن ارتزاق می‌گویند).

۸ کسب‌های مکروه سه دسته است: اعمالی که نتیجه‌اش غالباً منجر به وقوع در حرام یا مکروه می‌شود مثل صرافی و کفن‌فروشی و فروختن طعام و برده‌فروشی و اینکه ذبح و کشتن حیوانات را شغل خود قرار دهد و اعمالی که به خاطر پست بودنش مکروه‌اند، مثل نساجی و حجامت در صورتی که اجرت را شرط کند و اجازه‌دادن حیوان مذکر (نر) برای جماع با حیوانات ماده.

۹ و کارهایی که مکروه است چون احتمال حرمت آن وجود دارد، مثل خرید و فروش با کودکان (چون احتمال دارد از خانواده یا از غیر سرقت کرده باشند) و یا با کسی که از حرام اجتناب ندارد و لایالی است و گاهی هم به علل دیگری معامله مکروه می‌شود (مثل معامله در بین الطلوعین و ...) که در فصل خود انشاءالله تعالی بحث خواهد شد و غیر از این‌ها مباح است (مثل فروش فرش و خانه و بستان و ...)

۱۰ الأولى: لايجوزُ بَيْعُ شَيْءٍ مِنَ الْكِلَابِ إِلَّا كَلْبَ الصَّيْدِ. وَ فِي كَلْبِ الْمَاشِيَةِ وَ الرَّزَعِ وَ الْحَائِطِ تَرَدُّدٌ، وَ الْأَشْبَهُ الْمَنْعُ. نَعَمْ يَجُوزُ إِجَارَتُهَا، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ دِيَةٌ، لَوْ قَتَلَهُ غَيْرُ الْمَالِكِ.

۱۱ الثَّانِيَةُ: الرُّسَا حَرَامٌ سِوَاهُ حُكْمٍ لِنَائِلِهِ أَوْ عَلَيْهِ، بِحَقِّ أَوْ بَاطِلٍ.

۱۲ الثَّلَاثَةُ: إِذَا دَفَعَ الْإِنْسَانُ مَالًا إِلَى غَيْرِهِ لِيُضْرَفَهُ فِي قَبِيلٍ، وَكَانَ الْمَدْفُوعِ إِلَيْهِ بِصِفَتِهِمْ، فَإِنَّ عَيْنَ لَهُ عَمِلَ بِمُقْتَضَى تَعْيِينِهِ، وَ إِنْ أَطْلَقَ، جَازَ أَنْ يَأْخُذَ مِثْلَ أَحَدِهِمْ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ



چند مسأله:

۱۰ اول: فروش هیچ‌یک از سگ‌ها جایز نیست، مگر سگ شکاری. اما در مورد سگی که در میان گله می‌گردد و آن‌ها را از گرگ و دزد محافظت می‌کند و سگی که در مزرعه از زرع حفاظت می‌کند، اما سگی که در باغ و خانه می‌بندند تا از آن محافظت کند، فروشش مورد تردید است و نظر بهتر حرمت آن است. بله، اجاره‌ی آن‌ها جایز است، و اگر غیر مالک آن را بکشد باید قیمت آن را که در میان متشرعین معمول است به عنوان دیه بدهد.

۱۱ دوم: رشوه‌دادن حرام است، فرقی نمی‌کند که به نفع یا علیه اعطاءکننده حکم شود و یا حکم به حق یا به ناحق شود.

۱۲ سوم: اگر انسان مالی را به دیگری بدهد که برای یک جماعت یا صنف خرج کند (مثلاً بدهد به طلاب) و کسی که مال به او داده شده خودش از همان صنف یا جماعت باشد؛ در این صورت، اگر مقدار مال را برای او تعیین کرده است (مثلاً بگوید صد دینار برای خودت بقیه را به سایر طلاب بده) به مقتضای تعیین عمل می‌کند و اگر چیزی برای او تعیین نکرده باشد، جایز است که همانند یکی از آن جماعت، بدون هیچ‌زیادی اخذ کند.

۱۳ الرَّابِعَةُ: الْوَلَايَةُ مِنْ قِبَلِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ جَائِزَةٌ، وَ رَبِّمَا وَجِبَتْ، كَمَا إِذَا عَيَّنَهُ إِمَامٌ الْأَصْلَ، أَوْ لَمْ يُمْكِنْ دَفْعَ الْمُنْكَرِ أَوْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ إِلَّا بِهَا. وَتَحْرُمُ مِنْ قِبَلِ الْجَائِرِ، إِذَا لَمْ يَأْمَنْ اعْتِمَادَ مَا يَحْرُمُ. وَ لَوْ أَمِنَ ذَلِكَ، وَ قَدَرَ عَلَيَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُسْتَحِبَّتْ. وَ لَوْ أُكْرِهَ، جَازَ لَهُ الدُّخُولُ، دَفْعًا لِلضَّرَرِ الْيُسِيرِ عَلَيَّ كِرَاهِيَةً.

۱۴ وَ تَزُولُ الْكِرَاهِيَةُ لِدَفْعِ الضَّرَرِ الْكَثِيرِ، كَالنَّفْسِ، أَوْ الْمَالِ أَوْ الْخَوْفِ عَلَيَّ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ.

۱۵ الْخَامِسَةُ: إِذَا أُكْرِهَهُ الْجَائِرُ عَلَيَّ الْوَلَايَةَ، جَازَ لَهُ الدُّخُولُ وَ الْعَمَلُ بِمَا يَأْمُرُهُ مَعَ عَدَمِ الْقُدْرَةِ عَلَيَّ التَّفَضُّي، إِلَّا فِي الدِّمَاءِ الْمُحَرَّمَةِ، فَإِنَّهُ لَا تَقِيَّةَ فِيهَا.

۱۶ السَّادِسَةُ: جَوَائِزُ الْجَائِرِ إِنْ عُلِمَتْ حَرَامًا بَعِيْنَهَا فَهِيَ حَرَامٌ، وَ إِلَّا فَهِيَ حَلَالٌ، فَإِنْ قَبِضَهَا، أَعَادَهَا عَلَيَّ الْمَالِكِ. وَ إِنْ جَهَلَهُ أَوْ تَعَدَّرَ الْأُصُولَ إِلَيْهِ، تَصَدَّقَ بِهَا عَنْهُ. وَ لَا يَجُوزُ إِعَادَتُهَا عَلَيَّ غَيْرِ مَالِكِهَا مَعَ الْإِمْكَانِ



۱۳ چهارم: قبول ولایت از جانب سلطان عادل جایز است و چه بسا واجب هم باشد؛ همچون موردی که امام معصوم او را تعیین کرده باشد و یا موردی که دفع منکرات و امر به معروف جز با قبول ولایت امکان ندارد و قبول ولایت از جانب سلطان ستمگر در صورتی که احتمال صدور کار حرام می‌دهد حرام است ولی اگر این احتمال را نمی‌دهد و قادر بر امر به معروف و نهی از منکر است، مستحب است که ولایت را بپذیرد.

۱۴ و اگر اکراه بر این کار شود جایز است بر آن کار ورود پیدا کند اما اگر ضرر کم و قلیلی در پی داشته باشد قبول ولایت مکروه است و اگر به خاطر دفع ضرر شدید (مثل قتل او یا از بین بردن و آتش زدن مالش یا ترس بر بعضی از مؤمنین، این ولایت را قبول کند) کراهت ندارد.

۱۵ پنجم: اگر حاکم ظالم، شخصی را مجبور به قبول ولایت بکند جایز است که در آن کار وارد شود و به آنچه حاکم امر کرده عمل کند. البته در صورتی که قدرت بر خلاصی از آن کار نداشته باشد (مثلاً حاکم می‌گوید فلان مؤمن را برای او احضار کند و او می‌تواند بگوید من فلانی را نیافتم، و اگر نتواند خود را خلاص کند جایز است که آن شخص را احضار کند) اما اگر حاکم دستور به قتل کسی بدهد قبول ولایت از حاکم ستمگر جایز نیست چرا که در مورد خون‌هایی که حرمت دارند تقیه وجود ندارد.

۱۶ ششم: جایزه‌هایی که حاکم ستمگر به اشخاص می‌دهند در صورتی که انسان بداند آن جایزه حرام است، (مثلاً می‌داند مال فلانی است که غصب شده) قبول آن حرام است و در غیر این صورت حلال است. بنابراین اگر آن هدیه را گرفت، باید آن را به مالکش برگرداند. و اگر مالک را نمی‌شناسد، و یا امکان دسترسی به او را ندارد، از جانب او صدقه می‌دهد. و در صورتی که برگرداندن آن به مالک اصلی‌اش امکان داشته باشد، جایز نیست که آن جایزه را به سلطان جائر و یا کس دیگری برگرداند.

۱۷ السَّابِعَةُ: مَا يَأْخُذُهُ السُّلْطَانُ الْجَائِرُ مِنَ الْعَلَاةِ بِاسْمِ الْمُقَاسَمَةِ، أَوْ الْأَمْوَالِ بِاسْمِ الْحَرَاجِ عَنْ حَقِّ الْأَرْضِ، وَ مِنَ الْأَنْعَامِ بِاسْمِ الزَّكَاةِ، يَجُوزُ ابْتِيعَاؤُهُ وَ قَبُولُ هَبْتِهِ، وَ لَا تَجِبُ إِعَادَتُهُ عَلَيَّ أَوْ بَابِهِ وَ إِنْ عُرِفَ بِعَيْنِهِ.

الفصل الثاني: في عقد البيع، وشروطه، وآدابه.

۱۸ الْعُقْدُ هُوَ اللَّفْظُ الدَّلَالِيُّ عَلَيَّ نَقْلِ الْمِلْكِ، مِنْ مَالِكٍ إِلَيَّ آخَرَ، بِعَوْضٍ مَعْلُومٍ وَ لَا يَكْفِي التَّقَابُضُ مِنْ غَيْرِ لَفْظٍ، وَ إِنْ حَصَلَ مِنَ الْأَمَارَاتِ مَا يَدُلُّ عَلَيَّ إِزَادَةَ الْبَيْعِ، سَوَاءً كَانَ فِي الْحَقِيرِ أَوْ الْخَطِيرِ.

۱۹ وَ يَقُومُ مَقَامَ اللَّفْظِ، الْإِشَارَةُ مَعَ الْعُدْرِ.

وَ لَا يَتَعَقَّدُ إِلَّا بِالْفِظِّ الْمَاضِي. فَلَوْ قَالَ اشْتَرَيْتُ أَوْ ابْتَيْعْتُ، لَمْ يَصِحَّ، وَ إِنْ حَصَلَ الْقَبُولُ، وَ كَذَا فِي ظَرْفِ الْقَبُولِ، مِثْلُ أَنْ يَقُولَ بِعَيْنِي أَوْ تَبِيعِي، لِأَنَّ ذَلِكَ أَشْبَهُ بِالِاسْتِدْعَاءِ أَوْ الْإِسْتِعْلَامِ



۱۷ هفتم: مالی را که سلطان جائر به اسم مقاسمه (سهم سلطان)، از غلات (گندم و جو و ...) می‌گیرد و یا به اسم حراج از حق زمین، و یا به اسم زکات از چهارپایان مردم می‌گیرد، جایز است که از جانب سلطان به عنوان هدیه قبول کرد و یا از او بخرد، و واجب هم نیست که آن مال را دوباره به صاحبان اصلی‌اش برگرداند؛ اگر چه آن افراد را به طور مشخص بشناسد. (چرا که صاحب اصلی با دادن آن مال به حاکم ستمگر، ذمه‌ی خود را از زکات واجب بری کرده است و دیگر مالک آن مال نیست؛ البته گرفتن آن مال توسط حاکم ظالم کار حرامی است که گناهش به گردن حاکم ظالم است.)

فصل دوم: در مورد معامله‌ی بیع (خرید و فروش) و شروط آن و آداب آن

۱۸ عقد: لفظی است که دلالت بر انتقال ملک، از یک مالک به مالک دیگر، در ازای عوض معلومی بکند. و معاطات (اینکه هر یک از دو مالک مالی را که در اختیار دارند به دیگری بدهند) بدون ایراد لفظ، کفایت بر ملک نمی‌کند، اگر چه از امارات و قرائن دیگر آنچه بر اراده‌ی خرید و فروش است حاصل شود، و فرقی نمی‌کند که معامله در اشیاء با قیمت کم باشد و یا در اشیای گران قیمت باشد.

۱۹ و اگر شخص لالی عاجز از گفتن لفظ باشد، اشاره جایگزین ادای لفظ خواهد بود.

عقد بیع جز با لفظ ماضی (گذشته) منعقد نمی‌شود. بنابراین اگر فروشنده بگوید: «بخر» یا «فروختن را قبول کن» و یا بگوید «به تو می‌فروشم»، معامله صحیح نیست، اگر چه بعدش هم قبول حاصل شود. همچنین در طرف قبول باید به لفظ ماضی باشد (یعنی بگوید خریدم) اما اگر بگوید بفروش یا بگوید می‌فروشی؟ عقد بیع واقع نمی‌شود؛ چون این الفاظ بیشتر شبیه به خبر گرفتن و یا درخواست کردن است.

۲۰. وَهَلْ يُشْتَرَطُ تَقْدِيمُ الْإِيجَابِ عَلَيِ الْقَبُولِ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَالْأَشْبَهُ عَدَمُ الْإِشْتِرَاطِ. وَ لَوْ قَبِضَ الْمُشْتَرِي مَا اِتِّبَاعَهُ بِالْعَقْدِ الْفَاسِدِ، لَمْ يَمْلِكْهُ وَ كَانَ مَضْمُونًا عَلَيْهِ.

۲۱. وَأَمَّا الشُّرُوطُ: فَمِنْهَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمُتَعَاقِدِينَ وَ هُوَ: الْبُلُوغُ، وَ الْعَقْلُ، وَ الْإِخْتِيَارُ.

فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ الصَّبِيِّ وَ لَا شِرَاؤُهُ، وَ لَوْ أُذِنَ لَهُ الْوَالِي. وَ كَذَا لَوْ بَلَغَ عَشْرًا عَاقِلًا، عَلَيِ الْأَظْهَرِ. وَ كَذَا الْمَجْنُونُ وَ الْمَغْمِيُّ عَلَيْهِ وَ السَّكَرَانُ غَيْرِ الْمُمَيَّرِ وَ الْمُكْرَهُ وَ لَوْ رَضِيَ كُلُّ مِنْهُمَا بِمَا فَعَلَ بَعْدَ زَوَالِ عُذْرِهِ، عَدَا الْمُكْرَهُ لِلْوُتُوقِ بِعِبَارَتِهِ.

۲۲. وَ لَوْ بَاعَ الْمَمْلُوكُ أَوْ اشْتَرِيَ بَعِيْرَ إِذْنِ سَيِّدِهِ لَمْ يَصَحَّ. فَإِنْ أُذِنَ لَهُ جَازَ. وَ لَوْ أَمَرَهُ أَمْرٌ أَنْ يَبْتَاعَ لَهُ نَفْسَهُ مِنْ مَوْلَاهُ، قَبِلَ لَا يَجُوزُ وَ الْجَوَازُ أَشْبَهُ.



۲۰ و در مورد اینکه آیا مقدم بودن ایجاب بر قبول، شرط است، جای تردید وجود دارد، و نظر بهتر عدم اشتراط چنین شرطی است. و اگر مشتری با یک عقد فاسدی آنچه را که خریده قبض کند، مالک آن نمی‌شود، و ضامن آن خواهد بود. (در صورتی که تلف شود، باید قیمت یا مثلش را بدهد).

۲۱ اما شروط معامله:

از جمله شروطی که به طرفین معامله مربوط است، مثل: بلوغ، و عقل، و اختیار.

بنابراین فروش کودک و همچنین خرید او صحیح نیست؛ حتی اگر ولی‌اش به او اجازه داده باشد و حتی اگر به سن ده سالگی برسد و عاقل باشد، این نظر صحیح‌تر است (در مقابل، گفته شده اگر ده سال تمام داشته باشد معامله‌اش صحیح است). همچنین معامله‌ی دیوانه، شخص بیهوش و مست لایعقل که قدرت تشخیص ندارد و کسی که مجبور و اکراه شده، جایز نیست، حتی اگر هر یک از این‌ها به آنچه انجام داده بعد از از بین رفتن عذرش، راضی باشد، مگر شخصی که اکراه شده؛ چرا که (عقد بیع از او صادر شده و معنای آن را هم اراده کرده است فقط راضی به آن نبوده که بعداً راضی هم شده است)، پس می‌توان به عبارتش اعتماد کرد.

۲۲ اگر برده‌ای بدون اذن صاحبش چیزی را بفروشد و یا بخرد، صحیح نیست و اگر به او اذن داده شده است صحیح است. و اگر شخصی به عبد امر کند که خودش را برای آن شخص از مولا و صاحبش بخرد، یک نظر این است که جایز نیست، ولی نظر بهتر این است که جایز است.

۲۳ وَ أَنْ يَكُونَ الْبَائِعُ مَالِكًا... أَوْ مِمَّنْ لَهُ أَنْ يَبِيعَ عَنِ الْمَالِكِ: كَالْأَبِ وَ الْوَجَدِ لِلْأَبِ، وَ الْوَكِيلِ، وَ الْوَصِيِّ، وَ الْحَاكِمِ، وَ أَمِينِهِ.

فَلَوْ بَاعَ مَلِكٌ غَيْرَهُ وَقَفَ عَلَى إِجَازَةِ الْمَالِكِ أَوْ وَلِيَّتِهِ عَلَى الْأَظْهَرِ. وَ لَا يَكْفِي سُكُوتُهُ مَعَ الْعِلْمِ، وَ لَا مَعَ خُضُورِ الْعَقْدِ. فَإِنْ لَمْ يَجُزْ كَانَ لَهُ انْتِزَاعُهُ مِنَ الْمُشْتَرِي، وَيَرْجِعُ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِمَا دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ مَا اغْتَرَمَهُ مِنْ نَفَقَةٍ، أَوْ عَوَضٍ عَنِ أُجْرَةٍ أَوْ نَمَاءٍ، إِذَا لَمْ يَكُنْ عَالِمًا أَنَّهُ لِعَبْرِ الْبَائِعِ، أَوْ ادْعَى الْبَائِعُ أَنَّ الْمَالِكَ أَذِنَ لَهُ.

۲۴ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ، لَمْ يَرْجِعْ بِمَا اغْتَرَمَ، وَ قِيلَ لَا يَرْجِعُ بِالْتَّمَنِ مَعَ الْعِلْمِ بِالْغَضَبِ.



۲۳ شرط دیگر این است که فروشنده، مالک باشد یا کسی باشد که این حق را داشته باشد که از جانب مالک بفروشد مثل: پدر و جد پدری، و حتی وکیل، و حاکم، و وکیل حاکم که امین او است. پس اگر کسی ملک دیگری را فروخت، صحت معامله توقف بر اجازه‌ی مالک یا بنا بر نظر صحیح‌تر اجازه‌ی ولی مالک دارد. و سکوت مالک که علم به آن معامله‌ی فضولی هم دارد، کفایت نمی‌کند، حتی اگر در صحنه حاضر هم باشد و سکوت کند (کفایت نمی‌کند). و اگر مالک، معامله را اجازه ندهد، می‌تواند آن مال را از مشتری بگیرد، در این صورت، مشتری برای پس گرفتن پولی که به فروشنده داده، به فروشنده‌ی فضولی رجوع می‌کند؛ همچنین برای پس گرفتن خرجی و نفقه‌ای که صرف کرده، و غرامتی را هم که به مالک اصلی (برای این مدت که مالش در دست او بوده) داده؛ همچنین بهره و فرزندی که از آن متولد شده (و به مالک اصلی رد کرده) به فروشنده‌ی فضولی رجوع می‌کند.

۲۴ (همه‌ی اینها در صورتی است که خریدار آگاه نباشد که فروشنده‌ی مالک نیست و یا فروشنده ادعا کند که از جانب مالک اذن دارد.) و اگر آگاه باشد که او مالک نیست، نمی‌تواند برای آنچه غرامت داده به فروشنده رجوع کند و اگر آگاه به غصب بوده است نمی‌تواند برای گرفتن بهای معامله رجوع کند.

۲۵ وَ كَذَا لَوْ بَاعَ مَا يُمْلِكُ وَ مَا لَا يُمْلِكُ، مَضَى بَيْعُهُ فِيمَا يُمْلِكُ وَ كَانَ فِيمَا لَا يُمْلِكُ مَوْقُوفًا عَلَيِ الْإِجَارَةِ وَ يَقْسُطُ الثَّمَنُ بَأَنِّ يَقُومَا جَمِيعًا ثُمَّ يَقُومُ أَحَدُهُمَا، يَرْجِعُ عَلَيِ الْبَائِعِ بِحِصَّةٍ مِنَ الثَّمَنِ إِذَا لَمْ يَجْزُ الْمَالِكُ، وَ لَوْ أَرَادَ الْمُشْتَرِي رَدَّ الْجَمِيعِ كَانَ لَهُ ذَلِكَ. وَ كَذَا لَوْ بَاعَ مَا يُمْلِكُ وَ مَا لَا يُمْلِكُهُ الْمُسْلِمُ أَوْ مَا لَا يَمْلِكُهُ مَالِكُ، كَالْعَبْدِ مَعَ الْحُرِّ وَ الشَّاةِ مَعَ الْخَنزِيرِ وَ الْخَلِّ مَعَ الْحَمْرِ.

۲۶ وَ الْأَبُ وَ الْوَالِدُ لِلْأَبِ يَمْضِي تَصَرُّفُهُمَا مَا دَامَ الْوَالِدُ غَيْرَ رَشِيدٍ. وَ تَنْقَطِعُ وَ لَا يَتَّهَمَا بِثُبُوتِ الْبُلُوغِ وَ الرُّشْدِ وَ يَجُوزُ لَهُمَا أَنْ يَتَوَلَّيَا طَرَفِي الْعَقْدِ، فَيَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ عَنْ وَلَدِهِ مِنْ غَيْرِهِ، وَ عَنْ نَفْسِهِ مِنْ وَلَدِهِ، وَ عَنْ وَلَدِهِ مِنْ نَفْسِهِ.

۲۷ وَ الْوَكِيلُ يَمْضِي تَصَرُّفُهُ عَلَيِ الْمُوَكَّلِ مَا دَامَ الْمُوَكَّلُ حَيًّا، جَائِزَ التَّصَرُّفِ. وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَوَلَّى طَرَفِي الْعَقْدِ؟ قِيلَ: نَعَمْ، وَ قِيلَ: لَا، وَ قِيلَ: إِنْ عَلِمَ الْمُوَكَّلُ جَارًا، وَ هُوَ الْأَشْبَهُ. فَإِنْ أَوْقَعَ قَبْلَ إِغْلَامِهِ وَ قَفَّ عَلَيِ الْإِجَارَةِ.



۲۵ همچنین اگر چیزی را که ملک خودش است همراه با چیزی که ملک خودش نیست بفروشد، معامله‌اش در آن چیزی که مالک است صحیح است، اما در آن چیزی که مالک نیست، بستگی به اجازه‌ی مالک دارد و اگر مالک اجازه ندهد، ثمن معامله به نسبت تقسیم می‌شود؛ به این صورت که ابتدا هر دو کالا را با هم قیمت‌گذاری می‌کنند؛ سپس یکی از آن‌ها را قیمت‌گذاری می‌کنند و به همان نسبت که (یک کالا نسبت به تمام کالا ارزش دارد) از ثمن معامله که دریافت کرده است به مالک اصلی رد می‌کند و اگر مشتری بخواهد تمام کالایی که خریده پس دهد این حق برای او وجود دارد؛ همچنین اگر چیزی را که هیچ‌کس مالک نمی‌شود همراه چیزی که مالک می‌شوند بفروشد؛ مثلاً عبد را همراه با انسان آزادی بفروشد یا گوسفند را با خوک بفروشد یا سرکه را با شراب بفروشد.

۲۶ تا وقتی فرزند، عاقل و رشید نشده است تصرفات پدر و جد پدری در اموال فرزند صحیح است. و وقتی بلوغ و رشد فرزند ثابت گردید، ولایت آن دو، منقطع خواهد شد، و پدر و جد می‌توانند دو طرف عقد و معامله را بر عهده بگیرند، بنابراین جایز است که به وکالت از دیگری مال فرزندش را به موکلش بفروشد، و یا مال خودش را به فرزندش بفروشد یا مال فرزندش را به خودش بفروشد.

۲۷ تا وقتی موکل زنده و جایز التصرف باشد، تصرفات وکیل برای او صحیح است (اما اگر موکل بمیرد یا محجور شود، وکالت باطل می‌گردد). و در مورد اینکه آیا وکیل می‌تواند دو طرف معامله را عهده‌دار شود؟ دو نظر است، یک نظر این است که: می‌تواند، و یک نظر این است که نمی‌تواند، و گفته شده: که اگر موکل علم داشته باشد (که وکیل دو طرف معامله را عهده‌دار شده) جایز است، و این نظر بهتر است. و اگر قبل از آگاهی موکل (که وکیل می‌خواهد مال را به خودش بفروشد) معامله را انجام داد صحت معامله به اجازه‌ی موکل بستگی دارد.

۲۸ وَالْوَصِيُّ لَا يَمْضِي تَصْرُفُهُ إِلَّا بَعْدَ الْوَفَاةِ. وَالتَّرَدُّ فِي تَوَلِيهِ لِطَرْفِي الْعَقْدِ، كَالْوَكِيلِ. وَقِيلَ يَجُوزُ أَنْ يَقُومَ عَلَي نَفْسِهِ، وَ أَنْ يَقْتَرِضَ إِذَا كَانَ مَلِيًّا.

۲۹ وَ أَمَّا الْحَاكِمُ وَأَمِينُهُ فَلَا يَلْبَانُ إِلَّا عَلَي الْمَخْجُورِ عَلَيْهِ، لِصِغَرِ أَوْ سَفَهِ أَوْ فَلسٍ أَوْ حُكْمِ عَلَي غَائِبٍ وَ أَنْ يَكُونَ الْمُشْتَرِي مُسْلِمًا، إِذَا ابْتِاعَ عَبْدًا مُسْلِمًا، وَ قِيلَ: يَجُوزُ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا، وَ يُجْبَرُ عَلَي بَيْعِهِ مِنْ مُسْلِمٍ، وَ الْأَوَّلُ أَشْبَهُ.

۳۰ وَ لَوْ ابْتِاعَ الْكَافِرُ أَبَاهُ الْمُسْلِمَ هَلْ تَصِحُّ؟ فِيهِ تَرَدُّ، وَ الْأَشْبَهُ الْجَوَازُ، لِإِنْتِفَاءِ السَّبِيلِ بِالْعِتْقِ

۳۱ وَ مِنْهَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَبِيعِ وَ قَدْ ذَكَرْنَا بَعْضَهَا فِي الْبَابِ الْأَوَّلِ وَ نَزِيدُ هَاهُنَا شُرُوطًا.



۲۸ کسی که وصی شده است تصرفاتش فقط بعد از وفات موصی (وصیت کننده) صحیح است. و در مورد اینکه آیا وصی هم می تواند دو طرف عقد را عهده دار شود، همانند وکیل جای تردید است. و گفته شده: (اگر بخواهد مال میت را برای خودش بخرد) می تواند آن را قیمت گذاری کند و برای خودش بخرد؛ اگر چه از اموال میت قرض کند؛ البته این حکم در صورتی است که استطاعت داشته باشد تا قرض میت (موصی) را بپردازد.

۲۹ اما حاکم شرعی و نائب و امین او فقط بر کسی ولایت دارند که به خاطر کودک بودن یا سفیه بودن یا ورشکسته شدن و یا غیبت طولانی داشتن، محجور شده است.

اگر کسی بخواهد بنده ی مسلمانی را بفروشد، مشتری معامله باید مسلمان باشد و گفته شده: حتی اگر کافر هم باشد معامله صحیح است و همین که از جانب فرد مسلمانی این عبد فروخته شده است جبران می کند (که شامل ادله نفی سبیل نشود چرا که در قرآن فرموده: «أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، اما نظر اول بهتر است.

۳۰ اگر شخص کافری بخواهد پدر مسلمان خود را که عبد است بخرد آیا صحیح است؟ در اینجا جای تردید وجود دارد، ولی نظر بهتر این است که جایز است. چرا که بلافاصله با خرید او پدر آزاد می شود و مشمول ادله ی نفی سبیل نمی گردد.

۳۱ شرط دیگر: شروطی است که مربوط به مورد معامله و مبیع است و ما بعضی از آن ها را در باب اول یادآور شدیم و اینجا شروط دیگری را اضافه می کنیم.

۳۲ الأوَّل: أَنْ يَكُونَ مَمْلُوكًا.

فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ الْخُرِّ وَ... وَ مَا لَا مَنَفَعَةَ فِيهِ كَالْحَنَافِسِ وَالْعَقَارِ وَالْفَضَالَتِ الْمُفْصَلَةِ عَنِ الْإِنْسَانِ كَشَعْرِهِ وَظَفْرِهِ وَرُطُوبَاتِهِ عَدَا اللَّبَنِ. وَ لَا مِمَّا يَشْتَرِكُ الْمُسْلِمُونَ فِيهِ قَبْلَ حَيَازَتِهِ كَالكَلَاءِ وَ الْمَاءِ وَ السُّمُوكِ وَ الْوُحُوشِ قَبْلَ اضْطِيَادِهَا وَ الْأَرْضِ الْمَأْخُودَةَ عَنُودَةً، وَ قِيلَ: يَجُوزُ بَيْعُهَا تَبَعًا لِأَنَّ الْمُنْتَصِرْفَ، وَ فِي بَيْعِ كُبُوتِ مَكَّةَ تَرَدُّدُهُ، وَ الْمَرْوِيُّ الْمَنْعُ.

۳۳ وَإِنَّمَا مَاءُ الْبَيْرِ فَهُوَ مِلْكٌ لِمَنْ اسْتَنْبَطَهُ، وَ مَاءُ النَّهْرِ لِمَنْ حَفَرَهُ، وَ مِثْلُهُ كُلُّ مَا يَظْهَرُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْمَعَادِنِ فَهِيَ لِمَالِكِهَا تَبَعًا لَهَا.



۳۲ اول: اینکه مورد معامله قابل تملیک باشد.

بنابراین، فروش انسان آزاد و چیزی که هیچ منفعت عقلایی ندارد، مثل فروش سوسک‌ها و عقرب‌ها و فضولاتی که از انسان جدا می‌گردد، مثل مو و ناخن و رطوباتش صحیح نیست؛ البته غیر از شیر (زنه‌ها). همچنین آنچه که تمام مسلمانان در آن شریک‌اند، مثل زمین‌های سرسبز و آب، قبل از حیازت آن‌ها و مانند ماهیها و حیوانات وحشی، قبل از شکار کردنشان... و زمین‌های آبادی که با جنگ و غلبه از کفار گرفته شده است و یک نظر این است که: بیع (فروش) این زمین‌ها به تبع آثار مورد تصرف بر روی آن (مثل بنا، درخت و زراعت و ...) جایز است و در مورد جواز فروش خانه‌های مکه جای تردید وجود دارد، و منع و حرمت آن روایت شده است.

۳۳ اما آب چاه، ملک کسی است که آن آب را استخراج کرده باشد، و آب جویبار ملک کسی است که آن جوی را کنده است، و مانند آن است هر معدنی که بر روی زمین ظاهر می‌شود، که آن معادن مال مالک زمین است، به تبع آن زمین.

۳۴ الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ طُلُقًا فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ الْوَقْفِ، مَا لَمْ يُؤَدَّ بَقَاؤُهُ الْبِي حَرَابِهِ، لِاخْتِلَافِ بَيْنِ أَرْبَابِهِ، وَ يَكُونُ الْبَيْعِ أَعْوَدُ، عَلَي الْأَطْهَرُ. وَ لَا يَبْعُ أُمُّ الْوَلَدِ مَا لَمْ يَمُتْ، أَوْ فِي ثَمَنِ رَقَبَتِهَا مَعَ إِعْسَارِ مَوْلَاهَا، وَ فِي اشْتِرَاطِ مَوْتِ الْمَالِكِ تَرَدُّدٌ، وَ لَا يَبْعُ الرَّهْنُ إِلَّا مَعَ الْإِذْنِ. وَ لَا يَمْنَعُ جَنَايَةَ الْعَبْدِ مِنْ بَيْعِهِ وَلَا مِنْ عَتَقِهِ، عَمْدًا كَانَتْ الْجَنَايَةُ أَوْ خَطَأً، عَلَي تَرَدُّدٍ.

۳۵ الثَّلَاثُ: أَنْ يَكُونَ مَقْدُورًا عَلَي تَسْلِيمِهِ فَلَا يَصِحُّ بَيْعُ الْآبِي مُنْفَرِدًا، وَ يَصِحُّ مُنْصَمًا إِلَي مَا يَصِحُّ بَيْعُهُ. وَ لَوْ لَمْ يَطْفُرْ بِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ رُجُوعٌ عَلَي الْبَائِعِ، وَ كَانَ التَّمَنُّ مُقَابِلًا لِلصَّمِيمَةِ.

۳۶ وَ يَصِحُّ بَيْعُ مَا جَرَتْ أَلْعَادَةُ بِعُودِهِ، كَالْحَمَامِ الطَّائِرِ وَ السُّمُوكِ الْمَمْلُوكَةِ الْمَشَاهِدَةِ فِي الْمِيَاهِ الْمَحْضُورَةِ.



۳۴ دوم: اینکه مورد معامله ملک رها و آزاد باشد، بنابراین، فروشِ وقف تا وقتی که بقای وقف منجر به خراب شدن آن نشود و یا صاحبان وقف اختلاف نکرده‌اند و فروشش فایده‌ی بیشتری نداشته باشد جایز نیست البته این نظر صحیح تر است. (در مقابل نظری که می‌گوید فروش وقف مطلقاً جایز نیست؛ حتی اگر فایده‌ی بیشتری داشته باشد) و فروش کنیزی که صاحب فرزند است تا وقتی که فرزندش نمرده باشد، و تا وقتی که مولایش ورشکسته و به میزان قیمت کنیز بدهکار نباشد، جایز نیست، و در غیر این صورت، فروش این کنیز که صاحب فرزند است جایز است و در مورد اینکه آیا مرگ مالک برای جواز فروش چنین کنیزی که برای ادای دین مالکش فروخته می‌شود شرط است، جای تردید است... (یک نظر این است که مرگ مالک شرط است و نظر دیگر این است که شرط نیست). و فروش مالی که در رهن گذاشته شده صحیح نیست؛ مگر اینکه مرتهن اجازه دهد (چون ملک طلق نیست) و اگر عبدی جنایتی انجام داد، فروش آن عبد و یا آزاد کردن آن عبد برای مولایش حرام نمی‌شود (البته تا وقتی که به‌عنوان دیه به بردگی مجنی‌علیه درنیامده باشد) فرقی هم نمی‌کند که جنایتش عمدی باشد یا سهوی باشد، البته در این حکم جای تردید است.

۳۵ سوم: اینکه مبیع و مورد معامله قابل تسلیم باشد؛ بنابراین فروش عبدی که از مولایش گریخته است؛ به تنهایی صحیح نیست، اما به انضمام چیزی که فروشش جایز باشد صحیح است. و اگر موفق به گرفتن آن عبد نشدند، مشتری حق رجوع به فروشنده را ندارد و ثمنی که پرداخت کرده است در مقابل آن ضمیمه خواهد بود.

۳۶ فروش چیزی که معمولاً باز می‌گردد مثل کبوترانی که پرواز می‌کنند (و جلد هستند)، و یا ماهی‌هایی که در جای محصور (مثل حوض یا چاه) قابل مشاهده باشند صحیح است.

۳۷ وَ لَوْ بَاعَ مَا يَتَعَدَّرُ تَسْلِيمُهُ إِلَّا بَعْدَ مُدَّةٍ فِيهِ تَرُدُّدٌ، وَ لَوْ قِيلَ: بِالْجَوَازِ مَعَ ثُبُوتِ الْخِيَارِ لِلْمُشْتَرِي كَانَ قَوْلًا.

۳۸ الرَّابِعُ: أَنْ يَكُونَ الثَّمَنُ مَعْلُومَ الْقَدْرِ وَ الْجِنْسِ وَ الْوُصْفِ، فَلَوْ بَاعَ بِحُكْمِ أَحَدِهِمَا لَمْ يَتَعَقَّدْ وَ لَوْ تَسَلَّمَ الْمُشْتَرِي فَتَلَفَ، كَانَ مَضْمُونًا عَلَيْهِ بِقِيَمَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ، وَ قِيلَ بِأَعْلَى الْقِيَمِ مِنْ يَوْمِ قَبْضِهِ إِلَى يَوْمِ تَلَفِهِ، وَ إِنْ نَقَصَ فَلَهُ أَزْشُهُ، وَ إِنْ زَادَ بِفِعْلِ الْمُشْتَرِي، كَانَ لَهُ قِيَمَةُ الزِّيَادَةِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَيْنًا.

۳۹ الْخَامِسُ: أَنْ يَكُونَ الْمَبِيعُ مَعْلُومًا فَلَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا يُكَالُ، أَوْ يُوزَنُ، أَوْ يُعَدُّ جُزْأً وَ لَوْ كَانَ مُشَاهِدًا كَالضَّبْرَةِ، وَ لَا بِمِكْيَالٍ مَجْهُولٍ.

۴۰ وَ يَجُوزُ اتِّبَاعُ جُزْءٍ مِنْ مَعْلُومٍ بِالنَّسْبَةِ مُسَاعًا، سَوَاءً كَانَتْ أَجْزَاؤُهُ مُتَسَاوِيَةً أَوْ مُتَفَاوِتَةً.



۳۷ اگر چیزی را که معمولاً تا مدت طولانی قابل تسلیم نیست (مثل پرندگانی که تا هفته‌ها بر نمی‌گردند ولی بالاخره باز خواهند گشت) بفروشد در صحت این معامله جای تردید است، و اگر کسی بگوید: با گذاشتن حق خیار برای مشتری، معامله جایز است، نظر قوی و قابل ملاحظه‌ای است.

۳۸ چهارم: اینکه ثمن معامله، هم از لحاظ مقدار و هم جنس و هم وصف معلوم و مشخص باشد. بنابراین اگر ثمن را به حکم یکی از دو طرف معامله بفروشد، معامله منعقد نمی‌شود. و اگر مشتری، مورد معامله را بدون اینکه مقدار ثمن در عقد مشخص شود بگیرد و آن مبیع از بین برود، مشتری ضامن قیمت آن در همان روزی که قبض کرده است می‌باشد. و اگر مورد معامله ناقص شود باید ارزش آن را بدهد. (یعنی مقدار فرق بین صحیح و معیوب آن را بدهد) و اگر قیمت مبیع به خاطر عمل مشتری زیاد شده است، آن زیادی قیمت مال مشتری است؛ اگر چه آن زیادی عین مستقلی نباشد. (مثلاً فرش‌ی بوده که مشتری اصلاح و شستشو کرده و قیمتش زیاد شده است که زیادی، عین مستقلی نیست؛ در مقابل این که عین مستقل باشد، مثل موردی که گوسفندی را مشتری رسیدگی کرده و صاحب فرزند شده است؛ در هر دو صورت، زیادی، مال مشتری خواهد بود).

۳۹ پنجم: اینکه، مورد معامله معلوم و معین باشد؛ بنابراین فروش چیزهایی که پیمان‌ه می‌شوند، و یا وزن می‌گردند، و یا شمارش می‌شوند بدون اینکه آن‌ها را اندازه‌گیری کنند جایز نیست؛ اگرچه قابل مشاهده باشد؛ مثلاً یک کپه و مجموعه باشد؛ همچنین صحیح نیست که با یک پیمان‌ه‌ی مجعول و نامشخص اندازه‌گیری کنند.

۴۰ و خرید درصد مشخصی از آن مجموعه به صورت مشاع، صحیح است؛ فرقی هم نمی‌کند که اجزای آن مجموعه مساوی باشند (مثل حبوبات و روغن) و یا متفاوت باشد (مثل جواهرات و حیوانات)

۴۱ وَلَا يَجُوزُ ابْتِياعُ شَيْءٍ مُّقَدَّرٍ مِنْهُ، إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَسَاوِي الْأَجْزَاءِ كَالذَّرَاعِ مِنَ الثُّوبِ، أَوْ الْجَرِيبِ مِنَ الْأَرْضِ، أَوْ عَبْدٍ مِنْ عِبْدَيْنِ أَوْ مِنْ عَيْبِدٍ، أَوْ شَاةٍ مِنْ قَطِيعٍ. وَكَذَا لَوْ بَاعَ قَطِيعًا وَأَسْتَشْنِي مِنْهُ شَاةً أَوْ شَيْئًا غَيْرَ مُسَارٍ إِلَيْ عَيْنِهَا.

۴۲ وَيَجُوزُ ذَلِكَ فِي الْمُتَسَاوِي الْأَجْزَاءِ كَالْقَفْيزِ مِنْ كُرٍّ. وَكَذَا يَجُوزُ لَوْ كَانَ مِنْ أَصْلِ مَجْهُولٍ كَبِيعِ مَكُوكٍ مِنْ صُبْرَةٍ مَجْهُولَةٍ الْقَدْرِ.

۴۳ وَإِذَا تَعَدَّرَ عَدًّا مَا يَجِبُ عَدُّهُ، جَازَ أَنْ يُعْتَبَرَ بِمَكْيَالٍ وَ يُؤْخَذَ بِحِسَابِهِ



۴۱ و جایز نیست که یک مقدار اندازه گرفته شده از یک مجموعه‌ی معلومی که اجزایش مساوی نیستند، بخرد؛ مثلاً یک ذراع از یک لباس را بخرد و یا یک جریب (مقدار مشخصی از زمین) را بخرد یا یک عبد از میان دو یا چند عبد را بخرد و یا یک گوسفند از میان گله را بخرد. همچنین جایز نیست که یک گله گوسفند را به استثنای یک گوسفند و یا چند گوسفند که تعیین هم نشده باشد بخرد.

۴۲ اما اگر آن مجموعه متساوی‌الاجزا باشد این کار صحیح است؛ مثلاً یک پیمانه‌ی کوچک از یک سطل بزرگ را بخرد. همچنین جایز است حتی اگر آن مجموعه از اصل مجهول باشد؛ مثلاً یک مکوک (تقریباً چهار کیلو و نیم) از یک مجموعه گندم یا جو و ... را که مقدارش نامشخص است بخرد

۴۳ و اگر چیزی را که شمارش آن واجب است متعذر و غیرممکن شد (مثلاً می‌خواهد مقدار زیادی گردو از جایی بخرد که معمولاً گردو را با شمارش می‌فروشند) جایز است که یک پیمانه در نظر بگیرند و آن را بشمارند و بقیه‌ی پیمانه‌ها را به همان حساب اندازه‌گیری کنند.

۴۴ وَيَجُوزُ بَيْعُ الثُّوبِ وَالْأَرْضِ مَعَ الْمُسَاهَدَةِ وَإِنْ لَمْ يُمْسَحَا وَ لَوْ مَسَحَا كَانَ أَحْوْطَ، لِتَفَاوُتِ الْعَرْضِ فِي ذَلِكَ، وَتَعَدُّرِ إِدْرَاكِهِ بِالْمُسَاهَدَةِ. وَ تَكْفِي مُسَاهَدَةَ الْمَبِيعِ عَنِ وَصْفِهِ، وَ لَوْ غَابَ وَقْتُ الْاِثْتِياعِ، إِلَّا أَنْ تَمْضِي مَدَّةٌ جَرَتْ الْعَادَةُ بِتَغْيِيرِ الْمَبِيعِ فِيهَا، وَإِذَا احْتَمَلَ التَّغْيِيرِ كَفَى الْبِنَاءُ عَلَيِ الْأَوَّلِ، وَ يَنْبُتُ لَهُ الْخِيَارُ إِنْ ثَبَتَ التَّغْيِيرُ. وَإِنْ اخْتَلَفَا فِيهِ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُبْتَاعِ مَعَ يَمِينِهِ عَلَي تَرَدُّدٍ

۴۵ فَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ مِنْهُ الطَّعْمُ أَوْ الرَّيْحُ، فَلَا بُدَّ مِنْ اخْتِبَارِهِ بِالذُّوقِ أَوْ الشَّمِّ. وَيَجُوزُ شِرَاؤُهُ مِنْ دُونَ ذَلِكَ بِالْوَصْفِ، كَمَا يَسْتَتَرِي الْأَعْمَى الْأَعْيَانَ الْمُرْتَبِيَةَ.

۴۶ وَهَلْ يَصِحُّ شِرَاؤُهُ مِنْ غَيْرِ اخْتِبَارٍ وَلَا وَصْفٍ عَلَي أَنْ الْأَصْلَ الصَّحَّةُ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَالْأَوَّلِي الْجَوَازُ. وَ لَهُ الْخِيَارُ بَيْنَ الرَّدِّ وَالْأَرْضِ، إِنْ أَخْرَجَ مَعِيْبًا.



۴۴ و جایز است که لباس و زمین را با مشاهده و دیدن بفروشد؛ اگرچه اندازه‌ی پارچه یا زمین معلوم نباشد، و اگر آن را اندازه‌گیری کند به احتیاط نزدیکتر است، چرا که اهداف در خرید متفاوت است، (مثلاً کسی زمین را با این تصور که صد متر است می‌خرد) و با مشاهده نمی‌تواند به اندازه‌اش برسد و مشاهده‌ی مورد معامله کفایت از وصف آن را می‌کند اگر چه در موقع خرید آن، مبیع (کالا) غایب باشد (و خریدار به اتکای همان رؤیت سابق جنس را می‌خرد) مگر اینکه مدتی که معمولاً مبیع و مورد معامله در آن تغییر می‌کند گذشته باشد (مثلاً حیوان یا زراعت یا میوه تغییر کرده باشند) و اگر احتمال تغییر می‌دهد ولی مطمئن نیست همین که بنا را بر مشاهده‌ی سابق بگذارند کافی است و اگر تغییر ثابت شود، مشتری حق خیار (خیار رؤیت) خواهد داشت و اگر بایع و مشتری، در اصل تغییر اختلاف کردند، ادعای مشتری با قسم خوردن توسط او ثابت می‌شود. البته این حکم جای تردید دارد.

۴۵ و اگر منظور از خرید مورد معامله، طعم آن و یا بوی آن باشد، حتماً باید چشیده شود و یا بو کنند، و خرید آن بدون بوکردن یا چشیدن جایز است، اگر توصیف گردد؛ همچنانکه یک شخص کور چیزهایی که دیدنی است را با توصیف کردن می‌تواند بخرد.

۴۶ آیا بدون امتحان کردن و بدون وصف کردن، خرید چنین اشیائی جایز است یا نه؟ جای تردید وجود دارد و بهتر این است که بگوییم جایز است و اگر معیب درآمد، مشتری حق رد کردن یا ارش (اختلاف قیمت) گرفتن را دارد.

۴۷ وَيَتَعَيَّنُ الْأَرْضُ مَعَ إِحْدَاثِ حَدِّ فِيهِ. وَ يَتَسَاوَى فِي ذَلِكَ الْأَعْمَى وَالْمُبْصِرُ. وَ كَذَا مَا يُؤَدِّي اخْتِبَارُهُ
الِي فَسَادِهِ كَالْجُوزِ وَالْبَطِيخِ وَالْبَيْضِ، فَإِنْ شَرَّاهُ جَائِزٌ مَعَ جَهَالَةٍ مَا فِي بَطُونِهِ. وَ يَثْبُتُ لِلْمُشْتَرِي الْأَرْضُ
بِالْاِخْتِبَارِ مَعَ الْعَيْبِ دُونَ الرَّدِّ. وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِمَكْسُورِهِ قِيمَةٌ رَجَعَ بِالسَّمَنِ كُلِّهِ.

۴۸ وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ سَمَكِ الْأَجَامِ وَ لَوْ كَانَ مَمْلُوكًا لِجَهَالَتِهِ، وَ إِنْ صَمَّ إِلَيْهِ الْقَضْبُ أَوْ غَيْرُهُ، عَلَيَّ الْأَصْحَاءِ...
وَ كَذَا اللَّبَنِ فِي الصَّرِيحِ وَ لَوْ صَمَّ إِلَيْهِ مَا يَحْتَلِبُ مِنْهُ. وَ كَذَا الْجُلُودِ وَ الْأَصْوَافِ وَالْأَوْبَارِ وَالشَّعْرِ عَلَيَّ الْأَنْعَامِ،
وَ لَوْ صَمَّ إِلَيْهِ غَيْرُهُ وَ كَذَا مَا فِي بَطُونِهَا وَ كَذَا إِذَا صَمَّهَا وَ كَذَا مَا يُلْقَعُ الْفَحْلُ.

مَسْأَلَتَانِ:

۴۹ الأولي: الْمِسْكُ طَاهِرٌ، يَجُوزُ بَيْعُهُ فِي فَاَرِهِ وَأَنْ لَمْ يَفْتَقُ، وَ فَتَقَهُ أَحْوْطُ.



۴۷ اگر مشتری، در مورد معامله تصرفی کرده باشد، فقط حق گرفتن ارش را دارد و نمی تواند آن را پس بدهد، و کور و بینا در این مورد تفاوتی نمی کند، همچنین است جایی که امتحان کردن، موجب از بین رفتن مورد معامله شود، مثل خرید گردو و هندوانه و تخم مرغ، بنابراین، خرید آن ها با جهل به آنچه که در درونشان هست جایز است و برای مشتری حق ارش ثابت می شود. در صورتی که با امتحان کردن بفهمد معیوب بوده، اما حق رد کردن ندارد و اگر برای مبيع شکسته شده، قیمت و ارزشی نباشد مشتری تمام ثمن را پس می گیرد.

۴۸ و جایز نیست فروش ماهی در نیزار، اگرچه مالک آن باشد؛ چرا که مجهول است. و اگرچه نی ها یا چیز دیگری را هم با آن ماهی ها ضمیمه کند. این نظر صحیح تر است... همچنین، فروش شیر در پستان جایز نیست؛ اگرچه آن را به ضمیمه شیر که دوشیده شده بفروشد...؛ همچنین جایز نیست فروش پوست، پشم و کرک و مو بر روی حیوانات اگرچه چیزی به آن ضمیمه شود...؛ همچنین جایز نیست منی حیوان نر را (که درون اوست) بفروشد (اگرچه با مقدار منی ای که استخراج شده بفروشند).

دو مسأله

۴۹ اول: مُسْكٌ (خونی که در درون ناف بعضی از اقسام آهو منجمد شده)، پاک است و فروش آن در کیسه جایز است اگرچه کیسه شکافته نشود ولی گشودن آن به احتیاط نزدیک تر است.

۵۰. الثَّانِيَةُ: يَجُوزُ أَنْ يَنْدُرَ لِلظُّرُوفِ مَا يَحْتَمِلُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقِيصَةَ، وَ لَا يَجُوزُ وَضْعُ مَا يَزِيدُ إِلَّا بِالْمُرَاضَاةِ، وَ يَجُوزُ بَيْعُهُ مَعَ الظُّرُوفِ مِنْ غَيْرِ وَضْعٍ.

وَأَمَّا الْأَدَابُ:

۵۱. فَيَسْتَحَبُّ أَنْ يَتَفَقَّهَ فِيمَا يَتَوَلَّاهُ، وَأَنْ يُسَوِّيَ الْبَائِعَ بَيْنَ الْمُتَبَاعِعِينَ فِي الْإِنصَافِ. وَ أَنْ يَقْبَلَ مَنْ اسْتَقَالَه. وَ أَنْ يَشْهَدَ الشَّهَادَتَيْنِ، وَ يَكْبِرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا اشْتَرِيَ. وَ أَنْ يَقْبِضَ لِنَفْسِهِ نَاقِصًا وَ يُعْطِيَ رَاجِحًا.

۵۲. وَ يَكْرَهُ مَدْحَ الْبَائِعِ لِمَا يَبِيعُهُ، وَ ذَمَّ الْمُشْتَرِي لِمَا يَشْتَرِيهِ. وَ الْيَمِينُ عَلَيَّ الْبَيْعِ. وَ الْبَيْعُ فِي مَوْضِعٍ يَسْتَتِرُ فِيهِ الْعَيْبُ. وَ الرَّبْحُ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِ إِلَّا مَعَ الضَّرُورَةِ، وَ عَلَيَّ مَنْ يَعِدُّهُ بِالْإِحْسَانِ.

۵۴. وَ السُّؤْمُ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ الْيَ الْيَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ وَ الدُّخُولِ الْيَ السُّوقِ أَوَّلًا، وَ مُبَايَعَةَ الْأَدْنَيْنِ وَ دَوِي الْعَاهَاتِ وَالْأَكْرَادِ

۵۰. جایز است که مقداری را به عنوان وزن ظرف کم کنند، که احتمال زیادی و کم شدن در آن هست، و جایز نیست آنچه را که بیش از (مقدار وزن ظرف است) کم کند مگر با تراضی طرفین و فروشش با ظرف، بدون این که مقداری را به خاطر ظرف کم کند جایز است.

آداب و مستحبات

۵۱. مستحب است که احکام شرعی معاملاتی را که برعهده می‌گیرد، یاد بگیرد و این که فروشنده بین همه‌ی مشتری‌ها در رعایت انصاف فرق نگذارد و این که از کسی که درخواست پس‌گرفتن می‌کند قبول کند، و این که دو نفر را در معاملات شاهد بگیرد و هنگامی که جنسی را خرید تکبیر خدای سبحان بگوید و برای خودش کمتر بگیرد و بیشتر اعطا کند.

۵۲. و مکروه است فروشنده آنچه را که می‌فروشد مدح کند و مشتری آنچه را که می‌خرد مورد نکوهش قرار دهد و برای معامله قسم بخورند. و معامله در جایی که معمولاً عیب کالا پوشیده می‌ماند (مثلاً جای تاریک و سقف‌دار مکروه است) و گرفتن سود از مؤمن (مکروه است) مگر به مقدار ضرورت؛ همچنین گرفتن سود از کسی که به او وعده‌ی احسان و نیکی داده، مکروه است

۵۴. و مکروه است بین الطلوعین به بازار برود و اینکه نفر اول به بازار برود و معامله با افراد پست و کسانی که بیماری مُسری (مثل جزام) دارند و معامله با اکراد (کسانی که در کوه‌ها زندگی می‌کنند و زبانشان چیزی ما بین فارسی و عربی است و طبع خشنی دارند) مکروه است.

۵۵ وَ التَّعَرُّضُ لِلتَّكْيِيلِ أَوْ الْوَزْنِ إِذَا لَمْ يُحْسِنْهُ؛ وَ الْإِسْتِعْطَاطُ مِنَ الثَّمَنِ بَعْدَ الْعَقْدِ؛ وَ الزِّيَادَةُ فِي السِّلْعَةِ وَ قَتَ النَّدَاءِ؛ وَ دُخُولُ الْمُؤْمِنِ فِي سَوْمِ أُخِيهِ، عَلِيٌّ الْأَطْهَرُ. وَ أَنْ يَتَوَكَّلَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَ قِيلَ يَحْرُمُ وَ الْأَوَّلُ أَشْبَهُ. وَ يَلْحَقُ بِذَلِكَ مَسْأَلَتَانِ:

۵۶ الأولي: تَلَقَّى الرُّكْبَانِ مَكْرُوهٌ، وَ حَدُّهُ أَرْبَعَةٌ فَرَسًا إِذَا قَصَدَهُ، وَ لَا يَكْرَهُ إِِنْ اتَّفَقَ

۵۷ وَ لَا يَثْبُتُ لِلْبَائِعِ الْخِيَارُ إِلَّا أَنْ يَثْبُتَ الْعَبْنُ الْفَاحِشُ، وَ الْخِيَارُ فِيهِ عَلِيُّ الْقُورِ مَعَ الْقُدْرَةِ، وَ قِيلَ: لَا يَسْقُطُ إِلَّا بِالْإِسْقَاطِ، وَ هُوَ الْأَشْبَهُ.

۵۸ وَ كَذَا حُكْمُ النَّجْشِ وَ هُوَ أَنْ يَزِيدَ لِرِيَاذَةِ مَنْ وَاطَأَهُ الْبَائِعُ.



۵۵ و اینکه مسئول اندازه گیری و پیمانہ کردن و وزن کردن شود، در حالی که آن را خوب نمی داند و چانه زدن مشتری بعد از پایان معامله و اینکه دلال هنگامی که ندا می دهد قیمت را بالا ببرد و اینکه یک مؤمن در معاملہ ای برادر مؤمن خود داخل شود مکروه است. البته این نظر بهتر است (در مقابل نظری که قائل به حرمت شده است) و اینکه شهرنشینان در فروش اجناسی که اهل بادیه و صحرائشینان می آورند وکیل آن ها گردند و گفته شده این کار حرام است اما قول اول (یعنی کراحت) بهتر است.

دو مسأله به مکروهات ملحق می گردد

۵۶ اول: رفتن به خارج از شهر (برای خرید اجناسی که صحرائشینانی که رو به شهر کرده اند آورده اند) مکروه است و مقدار آن از هنگامی که به این قصد از شهر خارج می شود چهار فسخ است و اگر به طور اتفاقی به آن ها برخورد کرد مکروه نیست.

۵۷ و فروشنده حق خیار ندارد؛ مگر اینکه ضرر فاحشی برایش ثابت شود و در صورتی که قادر به پس گرفتن و اعمال خیار باشد، خیار واجب فوری است. و گفته شده با تأخیر فروشنده خیارش ساقط نمی شود؛ مگر اینکه خودش خیارش را إسقاط کند، و این نظر بهتر است

۵۸ همچنین بالا بردن قیمت در مزایده مکروه است و آن به این شکل است که خریدار با زیاد کردن قیمت توسط کسی که فروشنده با او همراهی کرده، قیمت را افزایش دهد.

۵۹ الثَّانِيَةُ: الْأَحْتِكَارُ مَكْرُوهٌ، وَ قِيلَ: حَرَامٌ، وَ الْأَوَّلُ أَشْبَهُهُ. وَ إِنَّمَا يَكُونُ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْتَّمْرِ وَالزَّيْبِ وَالسَّمْنِ، وَ قِيلَ: وَ فِي الْمَلْحِ بِشَرَطِ أَنْ يَسْتَبْقِيَهَا لِلزَّيَادَةِ فِي الشَّمْنِ، وَ لَا يُوجَدُ بَائِعٌ وَ لَا بَاذِلٌ.

۶۰ وَ شَرَطَ آخَرُونَ أَنْ يَسْتَبْقِيَهَا فِي الْغَلَاءِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَ فِي الرُّخْصِ أَرْبَعِينَ. وَ يُجَبَّرُ الْمُحْتَكِرُ عَلَيَّ الْبَيْعِ وَ لَا يُسَعَّرُ عَلَيْهِ، وَ قِيلَ يُسَعَّرُ وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ.

الفصل الثالث: في الخيار

۶۱ وَالنَّظَرُ فِي: أَقْسَامِهِ وَ أَحْكَامِهِ. أَمَّا أَقْسَامُهُ: فَخَمْسَةٌ.

الأول: خيار المجلس فإذا حصل الإيجاب والقبول، انعقد البيع، و لكل من المتبايعين خيار الفسخ ما دام في المجلس. و لو ضرب بينهما حائل لم يئطل الخيار. و كذا لو أكرها علي التفرق و لم يتمكنا من التخيير.

۵۹ دوم: احتکار مکروه است و گفته شده که حرام است و این نظر دوم بهتر است. و احتکار فقط در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن است و یک نظر هم این است که در نمک هم هست به شرط اینکه آن را نگه دارد تا قیمتش بالا رود و هیچ فروشنده‌ی دیگری یافت نشود و هیچ کس دیگری یافت نشود که سود آن را بدهد تا آن را بفروشد.

۶۰ و دیگران شرط کرده‌اند که در احتکار مواد غذایی باید سه روز باقی باشد (و کمتر از آن احتکار نیست) و در حالت ارزانی قیمت باید چهل روز باقی باشد و (حاکم شرعی) محتکر را مجبور می‌کند که جنسش را بفروشد و او را مجبور نمی‌کند که به قیمت معینی بفروشد و گفته شده است که برآورد و قیمت‌گذاری می‌کند، و نظر اول بهتر است.

فصل سوم: خيارات

۶۱ در این فصل از اقسام خيار و احکام خيار بحث می‌شود. اما اقسام خيار پنج قسم است:

اول: خيار مجلس، هنگامی که ايجاب و قبول حاصل گردید، عقد منعقد می‌شود و هر یک از دو طرف معامله تا وقتی که در آن مجلس هستند، اختیار فسخ معامله را دارند و اگر یک مانع و حائلی بین طرفین عقد قرار گیرد. این خيار باطل نمی‌شود؛ همچنین اگر مجبور به متفرق شدن شوند خيارشان باطل نمی‌شود؛ همچنین اگر قادر به اعمال خيار نبودند خيارشان باطل نمی‌گردد.

۶۲ وَ يَسْقُطُ: بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ فِي الْعَقْدِ، وَ بِمُفَارَقَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ لَوْ بِخَطْوَةٍ، وَ بِإِجَابِهِمَا إِثَاءً أَوْ أَحَدِهِمَا وَ رِضًا الْآخَرَ. وَ لَوْ التَزَمَ أَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ دُونَ صَاحِبِهِ. وَ لَوْ خَيْرَهُ فَسَكَتَ فَخِيَارُ السَّاكِتِ بَاقٍ، وَ كَذَا الْآخَرَ، وَ قِيلَ: فِيهِ يَسْقُطُ، وَ الْأَوَّلُ أَشْبَهُ.

۶۳ وَ لَوْ كَانَ الْعَاقِدُ وَاحِدًا عَنِ اثْنَيْنِ كَالْأَبِ وَ الْوَجَدِ، كَانَ الْخِيَارُ نَائِبًا مَا لَمْ يَشْتَرِطْ سُقُوطَهُ، أَوْ يَلْتَزِمُ بِهِ عَنَّهُمَا بَعْدَ الْعَقْدِ، أَوْ يُفَارِقُ الْمَجْلِسَ الَّذِي عَقَدَ فِيهِ عَلَيَّ قَوْلٍ.

۶۴ الثَّانِي: خِيَارُ الْحَيَوَانِ وَ الشَّرْطُ فِيهِ كُلُّهُ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ لِلْمُشْتَرِي خَاصَّةً، دُونَ الْبَائِعِ عَلَيَّ الْأَطْهَرِ.

۶۵ وَ يَسْقُطُ بِاشْتِرَاطِ سُقُوطِهِ فِي الْعَقْدِ؛ وَ بِالتَّزَامِهِ بَعْدَهُ وَ بِإِحْدَائِهِ فِيهِ حَدَثًا كَوَطْءِ الْأُمَّةِ وَ قَطْعِ النَّوْبِ وَ بِتَصَرُّفِهِ فِيهِ سِوَاءِ كَانَ تَصَرُّفًا لَازِمًا كَالْبَيْعِ أَوْ لَمْ يَكُنْ كَالْهَبَةِ قَبْلَ الْقُبْضِ وَ الْوَصِيَّةِ.



۶۲ و ساقط می‌شود: در صورتی که سقوط اختیار را در عقد شرط کنند؛ همچنین با متفرق شدن هر یک از دو طرف معامله از طرف مقابلش، ولو به یک قدم، اختیار ساقط می‌شود و با اسقاط اختیارشان و یا اسقاط یکی از آن‌ها و قبول دیگری، اختیار ساقط می‌شود و اگر فقط یکی از دو طرف معامله ملتزم به عقد شد و خیارش را ساقط کرد فقط خیار همان طرف از بین می‌رود، نه طرف مقابل، و اگر یک طرف معامله، طرف دیگر را در اسقاط خیار مٌخیر کرد و آن طرف ساکت ماند، خیارش باقی است؛ همچنین خیار کسی که به طرف مقابل گفته «اختیار کن»، باقی است و گفته شده که در این صورت خیار کسی که گفته «اختیار کن» ساقط می‌شود. اما نظر اول بهتر است؛ چون «اختیار کن»، دلالت نمی‌کند که من خیار خودم را اسقاط کردم. ۶۳ اگر عاقد از جانب دو طرف معامله، یک نفر باشد مثل پدر و جد (که مال فرزندش را برای خودش بخرد یا مال خودش را به فرزندش بفروشد) باز خیار مجلس برای او ثابت است تا وقتی که سقوط خیار را شرط نکند و یا با سقوط خیار بعد از عقد ملتزم به عقد برای هر دو طرف نشود، و بنابر یک نظر تا وقتی که از آن مجلس که معامله را در آن منعقد کرد جدا نگردد.

۶۴ دوم: خیار حیوان: خیار حیوان در همه‌ی اقسام آن (پرندگان، درندگان و ماهی‌ها و ...) سه روز است: آن هم فقط برای مشتری نه بائع (فروشنده)؛ بنابر نظر صحیح‌تر (در مقابل کسی که می‌گوید بائع هم خیار دارد).

۶۵ و ساقط می‌شود: با اشتراط سقوط خیار در خود عقد و یا با ملتزم شدن به عقد، بعد از وقوع عقد و یا اینکه مشتری تصرفی در حیوان نکند؛ مثل اینکه با کنیزی که خریده نزدیکی کند و یا لباس را بپُرد و یا در آن تصرف کند؛ فرقی نمی‌کند که تصرفی که می‌کند لازم باشد؛ مثل فروش آن حیوان، یا لازم نباشد، مثل هدیه دادن قبل از اینکه به قبض موهوب‌له درآید و یا مانند وصیت کردن که عقد جایز است. (پس اگر حیوان را فروخت یا هدیه داد و یا به شخصی وصیت کرد، خیار حیوان ساقط می‌شود)

۶۶ الثَّالِثُ: خِيَارُ الشَّرْطِ وَ هُوَ بِحَسَبِ مَا يَشْتَرِطَانَهُ أَوْ أَحَدَهُمَا، لَكِنْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُدَّةً مَصْبُوطَةً. وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُنَاطَ بِمَا يَحْتَمِلُ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ كَقُدُومِ الْحَاجِّ. وَ لَوْ شَرَطَ كَذَلِكَ بَطَلَ الْبَيْعُ.

۶۷ وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَ الْخِيَارَ لِنَفْسِهِ وَ لِأَجْنَبِيٍّ. وَ لَهُ مَعَ الْأَجْنَبِيِّ. وَ يَجُوزُ إِشْتِرَاطُ الْمُؤَامَرَةِ وَ إِشْتِرَاطُ مُدَّةٍ يَرُدُّ الْبَائِعُ فِيهَا الثَّمَنَ إِذَا شَاءَ وَ يَرْتَجِعُ الْمَبِيعَ.

۶۸ الرَّابِعُ: خِيَارُ الْعَيْنِ، مَنْ اشْتَرَى شَيْئاً وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْخِيْبَرَةِ، وَ ظَهَرَ فِيهِ غَبْنٌ لَمْ تَجْرِ الْعَادَةُ بِالْتَّعَايُنِ بِهِ كَانَ لَهُ فَسْخُ الْعَقْدِ إِذَا شَاءَ وَ لَا يَسْقُطُ ذَلِكَ الْخِيَارُ بِالتَّصَرُّفِ إِذَا لَمْ يَخْرُجْ عَنِ الْمَلِكِ أَوْ يُمْنَعُ مِنْ رَدِّهِ كَالْإِسْتِيْلَادِ فِي الْأُمَّةِ وَ الْعَتَقِ وَ لَا يَتَّبَعُ بِهِ أَرْضٌ.

۶۹ الْخَامِسُ: مَنْ بَاعَ وَ لَمْ يَقْبِضْ الثَّمَنَ، وَ لَا سَلَّمَ الْمَبِيعَ، وَ لَا اشْتَرَطَ تَأْخِيرَ الثَّمَنِ، فَالْبَيْعُ لِأَرْبَعِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. فَإِنْ جَاءَ الْمُشْتَرِي بِالثَّمَنِ وَ الْآ كَانَ أَوْلَى بِالْمَبِيعِ



۶۶ سوم: خيار شرط: اين خيار بستگی دارد که طرفین عقد و یا یکی از آن‌ها مدتی را در عقد شرط کرده باشند و لكن لازم است که آن مدت معین و معلوم باشد (مثلاً تا یک هفته و یا یک ماه و یا یک سال) و جایز نیست که آن را به حادثه‌ای که احتمال زیادی و نقصان در آن هست منوط کنند؛ مثل اینکه بگویند خيار فسخ تا زمان بازگشت خُجَاج از حج باقی باشد. که اگر چنین شرطی بکنند، هم عقد بیع و هم خيار باطل است.

۶۷ هر یک از متبایعین حق دارند که اختیار فسخ را برای خودشان و یا برای شخص دیگری غیر از خودشان و یا هم برای خودشان هم برای یک فرد اجنبی شرط کنند. و جایز است که مشورت با یک شخص اجنبی را شرط کنند و جایز است اینکه شرط کنند تا مدتی اگر بایع خواست، ثمن را پس بدهد و مبیع را پس بگیرد.

۶۸ چهارم: خيار غبن: کسی که چیزی بخرد و از اهل خُبره و آگاه به معاملات نباشد و در آن معامله، ضرری فاحش، که معمولاً از چنین ضرری در معاملات مسامحه و چشم‌پوشی نمی‌کنند، پیش آید در این صورت مشتری حق دارد اگر خواست معامله را فسخ کند و آن خيار با تصرف مشتری در مبيع ساقط نمی‌گردد. البته در صورتی که از ملکش خارج نشده باشد و یا مانعی در ردش پیش نیاید؛ مثل اینکه کنیز را باردار کند و یا عبد را آزاد کند، و با وجود غبن در معامله، ارش (تفاوت قیمت) ثابت نمی‌شود.

۶۹ پنجم: کسی که جنسی را فروخته و ثمن آن را دریافت نکرده و مبيع را هم تحویل نداده و شرط تأخیر در پرداخت هزینه‌ی ثمن را هم نکرده، معامله تا سه روز لازم است؛ پس اگر مشتری، قیمت و ثمن معامله را آورد (که معامله منعقد می‌گردد)، و آ بایع به مبيع اولویت دارد که هر تصرفی خواست در آن بکند.

۷۰. وَ لَوْ تَلَفَ كَانَ مِنْ مَالِ الْبَائِعِ فِي الثَّلَاثَةِ وَ بَعْدَهَا عَلَيَّ الْأَشْبَهُ. وَإِنْ اشْتَرَيْتَ مَا يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ، فَإِنْ جَاءَ بِالثَّمَنِ قَبْلَ اللَّيْلِ وَ إِلَّا فَلَا يَبِيعُ لَهُ. وَ خِيَارُ الْعَيْبِ يَأْتِي فِي بَابِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.
وَ أَمَّا أَحْكَامُهُ:

۷۱. فَتَشْتَمِلُ عَلَيَّ مَسَائِلٍ.

الأولي: خِيَارُ الْمَجْلِسِ، لَا يَثْبُتُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْعُقُودِ إِلَّا الْبَيْعَ وَ خِيَارُ الشَّرْطِ يَثْبُتُ فِي كُلِّ عَقْدٍ عَدَا النِّكَاحَ وَ الْوَقْفَ وَ كَذَا الْإِبْرَاءَ وَ الطَّلَاقَ وَ الْعَتَقَ إِلَّا عَلَيَّ رَوَايَةٌ شَاذَّةٌ.

۷۲. الثَّانِيَّةُ: التَّصَرُّفُ يَسْقُطُ خِيَارَ الشَّرْطِ، كَمَا يَسْقُطُ خِيَارَ الثَّلَاثَةِ. وَ لَوْ كَانَ الْخِيَارُ لِهَاتِمَا وَ تَصَرَّفَ أَحَدُهُمَا سَقَطَ خِيَارُهُ وَ لَوْ أِذْنَ أَحَدُهُمَا وَ تَصَرَّفَ الْآخَرَ سَقَطَ خِيَارُهُمَا



۷۰ و اگر (تا قبل از اینکه مشتری ثمن را بیاورد) مبيع تلف شد، از جیب فروشنده رفته است؛ بنابراین بهتر فرقی هم نمی‌کند تلف در سه روز باشد یا بعد از آن، و اگر جنسی که خریده بعد از یک روز فاسد می‌شود، اگر تا قبل از شب، ثمن معامله را آورد (که عقد منعقد می‌شود)، و إلا مشتری، هیچ حقی در این معامله ندارد. و خیار عیب هم در باب خودش خواهد آمد. انشاءالله تعالی.

۷۱ احکام خیار

که مشتمل بر چند مسأله است:

مسأله اول: خیار مجلس در هیچ عقدی ثابت نیست، مگر در خرید و فروش (بیع) و خیار شرط در هر عقدی ثابت است، مگر در عقد نکاح و وقف؛ همچنین خیار در ابراء و طلاق و آزاد کردن برده (که از ایقاعات هستند) جاری نیست، مگر بنا بر روایتی که شاذ است. (ابراء؛ یعنی، طلبکار، ذمه‌ی بدهکار را از دینی که دارد تبرئه و آزاد کند).

۷۲ مسأله دوم: با تصرف در مبيع، خیار شرط ساقط می‌شود؛ همچنین با تصرف، خیار حیوان ساقط می‌شود و اگر خیار، حقی هر دو طرف عقد باشد و یکی از آن‌ها در مبيع تصرف کند، فقط خیار او ساقط می‌شود و اگر یکی از آن‌ها به دیگری اذن دهد (که در آنچه به او منتقل شده تصرف کند) و آن دیگری تصرف نکند، خیار هر دو طرف ساقط می‌گردد.

۷۳ الثالِثَةُ: إِذَا مَاتَ مَنْ لَهُ الْخِيَارُ انْتَقَلَ إِلَى الْوَارِثِ مِنْ أَيِّ أَنْوَاعِ الْخِيَارِ كَانَ. وَ لَوْ جُنَّ، قَامَ وَلِيُّهُ مَقَامَهُ. وَ لَوْ زَالَ الْعُذْرُ لَمْ يُنْقَضْ تَصَرُّفُ الْوَلِيِّ. وَ لَوْ كَانَ الْمَيْتَ مَمْلُوكًا مَأْذُونًا ثَبَتَ الْخِيَارُ لِمَوْلَاهُ.

۷۴ الرَّابِعَةُ: الْمَبِيعُ يُمْلِكُ بِالْعَقْدِ. وَ قِيلَ: بِهِ وَ بِانْقِضَاءِ الْخِيَارِ، وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ. فَلَوْ تَجَدَّدَ لَهُ نَمَاءٌ كَانَ لِلْمُشْتَرِي وَ لَوْ فَسَخَ الْعَقْدَ رَجَعَ عَلَى الْبَائِعِ بِالثَّمَنِ وَ لَمْ يَرْجِعِ الْبَائِعُ بِالنَّمَاءِ.

۷۵ الْأَحْمَسَةُ: إِذَا تَلَفَ الْمَبِيعُ قَبْلَ قَبْضِهِ، فَهُوَ مِنْ مَالِ الْبَائِعِ وَ إِنْ تَلَفَ بَعْدَ قَبْضِهِ وَ بَعْدَ انْقِضَاءِ الْخِيَارِ، فَهُوَ مِنْ مَالِ الْمُشْتَرِي. وَ إِنْ كَانَ فِي زَمَنِ الْخِيَارِ مِنْ غَيْرِ تَفْرِيطٍ وَ كَانَ الْخِيَارُ لِلْبَائِعِ فَالتَّلَفُ مِنَ الْمُشْتَرِي وَ إِنْ كَانَ الْخِيَارُ لِلْمُشْتَرِي فَالتَّلَفُ مِنَ الْبَائِعِ.

فَرَعَانِ:

۷۶ الْأَوَّلُ: خِيَارُ الشَّرْطِ يَثْبُتُ مِنْ جِهِنِ التَّفْرِيقِ، وَ قِيلَ: مِنْ جِهِنِ الْعَقْدِ، وَ هُوَ الْأَشْبَهُ.



۷۳ مسأله سوم: اگر کسی که حق خیار دارد، فوت کند، حق خیار از هر نوعی که باشد به وارث او منتقل می‌شود و اگر صاحب حق خیار، مجنون شود، سرپرست او جایگزین او خواهد بود و اگر آن عذر برطرف گردد (مجنون دوباره عاقل گردد) این حق را ندارد که تصرفات ولی را ابطال کند و اگر صاحب خیار، عبدی باشد که از مولایش برای تجارت اذن داشته است و قبل از پایان مدت خیار بمیرد، خیارش برای مولای او ثابت می‌گردد.

۷۴ مسأله چهارم: مورد معامله (مبیع) با انعقاد عقد، به ملکیت خریدار درخواهد آمد، و گفته شده: که با پایان مدت خیار به تملک درخواهد آمد، اما نظر اول بهتر است. بنابراین، اگر در مدت خیار، بهره و حاصلی برای مبیع به وجود آید، مال مشتری خواهد بود. و اگر عقد را فسخ کند (از حق خیار استفاده کند)، برای گرفتن ثمن معامله می‌تواند به فروشنده رجوع کند و فروشنده (بایع) حق گرفتن آن زیادی و ثمره و حاصل مورد معامله را ندارد.

۷۵ مسأله پنجم: اگر مورد معامله قبل از اینکه به مشتری تحویل داده شود تلف شود، از کیسه‌ی فروشنده رفته است، و اگر بعد از قبض مشتری و بعد از پایان مدت خیار تلف شود، از کیسه‌ی مشتری رفته است و اگر در زمان خیار، بدون هیچ تفریطی تلف شود، و خیار مال بایع باشد، از کیسه‌ی مشتری تلف شده است و اگر خیار مال مشتری باشد از کیسه‌ی فروشنده تلف شده است.

دو فرع در مسأله

۷۶ فرع اول: خیار شرط از زمان متفرق شدن طرفین عقد ثابت می‌گردد و گفته شده از زمان وقوع عقد ثابت است، و این نظر دوم بهتر است.

۷۷ الثَّانِي: إِذَا اشْتَرَى شَيْئَيْنِ وَ شَرَطَ الْخِيَارَ فِي أَحَدِهِمَا عَلَي التَّعْيِينِ، صَحَّ. وَإِنْ أَبْهَمَ بَطُلَ.

۷۸ وَيَلْحَقُ لِذَلِكَ خِيَارُ الرُّؤْيَةِ.

وَهُوَ بَيْعُ الْأَعْيَانِ مِنْ غَيْرِ مَشَاهِدَةٍ، فَيَقْتَرُ ذَلِكَ إِلَي: ذِكْرُ الْجِنْسِ. وَ نُرِيدُ بِهِ هُنَا: اللَّفْظَ الدَّالُّ عَلَى الْقَدْرِ الَّذِي يَشْتَرِكُ فِيهِ إِفْرَادُ الْحَقِيقَةِ، كَالْحِنْطَةِ مَثَلًا، وَ الْأَزْوَاجَ وَالْإِبْرُسِمَ.

۷۹ وَالْي: ذِكْرُ الوَصْفِ.

وَ هُوَ اللَّفْظُ الْفَارِقُ بَيْنَ أَفْرَادِ ذَلِكَ الْجِنْسِ كَالصَّرَابَةِ فِي الْحِنْطَةِ وَ الْجِدَارَةِ أَوْ الدَّقَّةِ.

۸۰ وَ يَجِبُ أَنْ يَذْكَرُ كُلَّ وَصْفٍ يَثْبُتُ الْجِهَالَةَ فِي ذَلِكَ الْمَبِيعِ عِنْدَ ارْتِفَاعِهِ. وَ يَبْطُلُ الْعُقْدُ مَعَ الْإِخْلَالَ بِذَيْنِكَ الشَّرْطَيْنِ أَوْ أَحَدِهِمَا، وَ يَصِحُّ مَعَ ذِكْرِهِمَا، سَوَاءٌ كَانَ الْبَائِعُ رَأَاهُ دُونَ الْمُشْتَرِي، أَوْ بِالْعَكْسِ، أَوْ لَمْ يَرِيَاهُ جَمِيعًا بَأَنَّ وَصْفَهُ لَهُمَا ثَالِثٌ



۷۷ فرع دوم: اگر مشتری دو چیز را بخرد و در یکی از آن‌ها به نحو معین خیار را شرط کند صحیح است و اگر معین نکند و مبهم بگذارد معامله باطل است (چون غرری خواهد بود).

۷۸ و خیار رؤیت (یعنی مشتری جنسی را با وصف بخرد ولی آن را مشاهده نکرده باشد سپس برخلاف آنچه که برایش وصف شده از آب درآید) به سایر خیارات ملحق می‌گردد.

خیار رؤیت: فروش اجناس، بدون مشاهده است که در آن، به ذکر جنس مبیع نیاز است. منظور از ذکر جنس لفظی است که دلالت بر قدر مشترک همه‌ی افراد آن حقیقت را بکند، مثل گندم و یا برنج و یا ابریشم.

۷۹ همچنین نیاز به ذکر وصف مبیع است، و وصف، آن لفظی است که بین افراد آن جنس تمییز بدهد؛ مثل خالص بودن در گندم و یا دانه‌درشت بودن و دانه‌ریز بودن.

۸۰ و واجب است هر وصفی که با عدم ذکرش موجب جهالت در مورد معامله می‌شود ذکر گردد. و اگر هر یک از این دو شرط (ذکر وصف و ذکر جنس) و یا یکی از آن‌ها مفقود گردد عقد باطل است و با ذکر آن‌ها در عقد، معامله صحیح است، فرقی نمی‌کند که بایع آن را دیده باشد و مشتری ندیده باشد و یا مشتری دیده باشد و بایع ندیده باشد و یا هیچ‌یک آن را ندیده باشند و فردِ سومی آن را وصف کند.

- ۸۱ فَإِنْ كَانَ الْمُبِيعَ عَلَيَّ مَا ذُكِرَ فَالْبَيْعُ لَازِمٌ، وَ الْأَ كَانَ الْمُشْتَرِي بِالْخِيَارِ بَيْنَ فُسْخِ الْبَيْعِ وَ بَيْنَ التَّزَامِهِ. وَ إِنْ كَانَ الْمُشْتَرِي رَأَهُ دُونَ الْبَائِعِ، كَانَ الْخِيَارُ لِلْبَائِعِ. وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ رَأْيَاهُ كَانَ الْخِيَارُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا.
- ۸۲ وَ لَوْ اشْتَرَيْ صَبْعَةً رَأَى بَعْضَهَا وَ وُصِفَ لَهُ سَائِرُهَا، ثَبَتَ لَهُ الْخِيَارُ فِيهَا أَجْمَعٌ، إِذَا لَمْ تَكُنْ عَلَيَّ الْوَصْفِ

الفصل الرابع: في أحكام العقود

۸۳ وَ النَّظْرُ فِي أُمُورٍ بَشَرِيَّةٍ

[النَّظْرُ] الْأَوَّلُ: فِي النَّقْدِ وَالنَّسِيئَةِ:

- مَنْ ابْتِئَاعَ مَتَاعاً مُطْلَقاً أَوْ اشْتَرَطَ التَّعْجِيلَ، كَانَ التَّمَنُّ حَالاً. وَ إِنْ اشْتَرَطَ تَأْجِيلَ التَّمَنُّ، صَحَّ.
- ۸۴ وَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ مُدَّةُ الْأَجْلِ مُعَيَّنَةً، لَا يَتَطَرَّقُ إِلَيْهَا اِحْتِمَالُ الزِّيَادَةِ وَالتَّقْصَانِ.
- وَلَوْ اشْتَرَطَ التَّأْجِيلَ، وَ لَمْ يُعَيَّنْ أَجْلاً، أَوْ عَيَّنَ أَجْلاً مَجْهُولاً كَقُدُومِ الْحَاجِّ، كَانَ الْبَيْعُ بَاطِلاً

- ۸۱ پس اگر مورد معامله طبق همان وصفی که شده باشد معامله لازم است و الا مشتری بین فسخ معامله و یا قبول آن اختیار دارد. و اگر مشتری آن را دیده است و بایع ندیده باشد فروشنده اختیار فسخ دارد و اگر هیچ یک از آن دو، مورد معامله را ندیده باشند، هر دو طرف، حق خیار دارند.
- ۸۲ و اگر مزرعه یا بستانی بخرد که قسمتی از آن را دیده و سایر قسمت‌ها برایش وصف شده است، در تمام آن زمین (چه قسمتی که دیده و چه آن قسمتی که ندیده) حق خیار دارد، در صورتی که مطابق وصف در نیاید.

فصل چهارم: در احکام عقدها

۸۳ که در شش امر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

امر اول: در مورد نقد و نسیه

- کسی که کالایی بخرد و شرط تأخیر در پرداخت بهای معامله نکند و یا شرط کند ثمن (بهاء) معامله همان موقع پرداخت گردد، در این صورت ثمن معامله حال (نقدی) خواهد بود و اگر شرط تأخیر در پرداخت ثمن را بکند باز صحیح است (و معامله نسیه خواهد بود).
- ۸۴ در معامله‌ی نسیه حتماً باید مدت تأخیر (اجل) معین گردد، به طوری که احتمال زیاد شدن یا کم شدن در آن نباشد و اگر تأخیر را شرط کند، اما مدت آن را معین نکند یا به طور مجهول و نامعلوم معین کند، مثلاً تا وقت رسیدن حجاج از مکه را (که زمان نامشخصی است) تعیین کند، در این صورت معامله باطل است.

۸۵ وَ لَوْ بَاعَ بِثَمَنِ حَالًا وَ بِأَزِيدٍ مِنْهُ إِلَى أَجَلٍ، قِيلَ: يَبْطُلُ، وَ الْمَرْوِيُّ أَنَّهُ يَكُونُ لِلْبَائِعِ أَقْلُ الثَّمَنِ فِي أَبْعَدِ الْأَجَلَيْنِ وَ لَوْ بَاعَ كَذَلِكَ إِلَى وَقْتَيْنِ مُتَأَخِّرَيْنِ كَانَ بَاطِلًا.

۸۶ وَإِذَا اشْتَرَطَ تَأْخِيرَ الثَّمَنِ إِلَى أَجَلٍ، ثُمَّ ابْتِئَاعَهُ الْبَائِعِ قَبْلَ حُلُولِ الْأَجَلِ جَازَ بَرِيَادَةً كَانَ أَوْ بِنُقْصَانٍ، حَالًا وَ مُؤَجَّلًا، إِذَا لَمْ يَكُنْ شَرَطَ ذَلِكَ فِي حَالِ بَيْعِهِ. وَ إِنْ حَلَّ الْأَجَلَ فَبِإِتِّبَاعِهِ بِمِثْلِ ثَمَنِهِ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ جَازَ. وَ كَذَا إِنْ ابْتِئَاعَهُ بِغَيْرِ جِنْسٍ ثَمَنِهِ بَرِيَادَةً أَوْ نَقِيصَةً، حَالًا أَوْ مُؤَجَّلًا. وَ إِنْ ابْتِئَاعَهُ بِجِنْسٍ ثَمَنِهِ بَرِيَادَةً أَوْ نَقِيصَةً، فِيهِ رَدَايَاتَانِ، أَشْهُرُهُمَا الْجَوَازُ.

۸۷ وَلَا يَجِبُ عَلَيَّ مَنْ اشْتَرَى مُؤَجَّلًا أَنْ يَدْفَعَ الثَّمَنَ قَبْلَ الْأَجَلِ وَأَنْ طُولِبَ، وَ لَوْ دَفَعَهُ تَبَرُّعًا، لَمْ يَجِبْ عَلَيَّ الْبَائِعِ أَخْذَهُ. فَإِنْ حَلَّ، فَمَكَّنَهُ مِنْهُ وَجَبَ عَلَيَّ الْبَائِعِ أَخْذَهُ. فَإِنْ امْتَنَعَ مِنْ أَخْذِهِ، ثُمَّ هَلَكَ مِنْ غَيْرِ تَفْرِيطٍ وَ لَا تَصَرُّفٍ مِنَ الْمُشْتَرِي كَانَ مِنْ مَالِ الْبَائِعِ، عَلَيَّ الْأَطْهَرِ.



۸۵ و اگر کالایی را به صورت نقدی با یک قیمت بفروشد و به صورت نسیه به قیمتی بیش از آن بفروشد، گفته شده معامله باطل است و روایت شده که فروشنده در این صورت باید در برابر دورترین زمان، کمترین هزینه را بگیرد (مثلاً اگر بگوید این لباس را نقداً به یک دینار می‌فروشم و تا یک ماه به دو دینار نسیه می‌فروشم، فروشنده باید در مقابل یک ماه نسیه یک دینار بگیرد)؛ همچنین اگر به صورت نسیه به دو زمان بفروشد (مثلاً بگوید این لباس را تا یک ماه دیگر به یک درهم و تا دو ماه دیگر به دو درهم نسیه می‌فروشم) این معامله باطل است.

۸۶ و اگر تأخیر در پرداخت ثمن را تا مدتی شرط کند (یعنی کالا را به صورت نسیه بفروشد)؛ سپس خود بایع قبل از رسیدن اجل (زمان پرداخت) از مشتری بخرد جایز است، فرق نمی‌کند به قیمت کم‌تر یا بیشتر بخرد و به صورت نقد یا نسیه بخرد، به شرطی که در آن معامله، در موقع فروش کالا، آن را شرط نکرده باشد. و اگر در زمان رسیدن اجل (موقع پرداخت قیمت) آن را با یک ثمنی همانند ثمن معامله بدون اینکه کم یا زیاد باشد بخرد، جایز است. همچنین جایز است به ثمنی که هم‌جنس آن ثمن نیست بخرد (مثلاً به جای یک دینار که در معامله‌ی اول قرار بود بدهد ده درهم بدهد). فرق نمی‌کند کمتر باشد یا بیشتر، به صورت نسیه باشد یا نقد و اگر آن را با همان جنس ثمن معامله ولی بیشتر یا کمتر، از مشتری بخرد، دو روایت در حکم آن وجود دارد که روایت مشهورتر، جواز آن معامله است.

۸۷ واجب نیست بر کسی که مالی را به صورت نسیه خریده است که ثمن را قبل از رسیدن اجل پرداخت کند و اگرچه (از جانب فروشنده) درخواست گردد و اگر تبرعی و به خواست خودش بخواهد که ثمن را قبل از اجل پرداخت کند، بر فروشنده واجب نیست که آن را بگیرد، و اگر موقع پرداخت ثمن برسد و مشتری، امکان گرفتن ثمن را برای فروشنده فراهم کند، بر فروشنده واجب است که آن را بگیرد و اگر فروشنده در گرفتن ثمن و معامله امتناع ورزد و ثمن بدون تفریط و یا تصرفی از ناحیه‌ی مشتری (در نزد مشتری) از بین برود بنا بر نظر صحیح‌تر ثمن و قیمت معامله از جیب فروشنده تلف شده است.

۸۸ وَكَذَا فِي ظَرْفِ الْبَائِعِ إِذَا بَاعَ سَلَمًا. وَكَذَا كُلُّ مَنْ كَانَ لَهُ حَقٌّ خَالٍ أَوْ مُؤَجَّلًا فَحَلَّ، ثُمَّ دَفَعَهُ وَامْتَنَعَ صَاحِبُهُ مِنْ أَخْذِهِ، فَإِنْ تَلَفَهُ مِنْ صَاحِبِهِ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِ قَبْضُهُ عَلَيَّ الْوَجْهِ الْمَذْكُورِ.

۸۹ وَيَجُوزُ بَيْعُ الْمَتَاعِ حَالًّا وَمُؤَجَّلًا، بِزِيَادَةِ عَنِ ثَمَنِهِ، إِذَا كَانَ الْمُشْتَرِي عَارِفًا بِقِيَمَتِهِ. وَلَا يَجُوزُ تَأْخِيرُ ثَمَنِ الْمَيْبِعِ، وَلَا شَيْءٍ مِنَ الْحُقُوقِ الْمَالِيَّةِ بِزِيَادَةِ فِيهَا.

۹۰ وَيَجُوزُ تَعَجِيلُهَا بِتَقْصَانِ مِنْهَا. وَمَنْ ابْتِئَاعَ شَيْئًا بِثَمَنِ مُؤَجَّلٍ وَأَزَادَ بَيْعَهُ مُرَابِحَةً، فَلْيَذْكُرِ الْأَجَلَ. فَإِنْ بَاعَ وَلَمْ يَذْكُرْهُ كَانَ الْمُشْتَرِي بِالْخِيَارِ بَيْنَ رَدِّهِ وَإِمْسَاكِهِ بِمَا وَقَعَ عَلَيْهِ الْعَقْدُ. وَالْمَرْوِيُّ أَنَّهُ يَكُونُ لِلْمُشْتَرِي مِنَ الْأَجَلِ، مِثْلُ مَا كَانَ لِلْبَائِعِ.



۸۸ و همین‌گونه است در طرف فروشنده اگر کالایی را به صورت بیع سلف (به این که ثمن را بدهد و شرط کند که کالا را بعد از یک ماه تسلیم می‌کند) بفروشد؛ همچنین است هرکسی که به صورت نقدی حقی داشته باشد و یا به صورت نسبه باشد و زمان آن رسیده باشد و یک طرف، کالا را پرداخت کند و طرف دیگر، از گرفتن آن امتناع ورزد. (مثلاً غاصب مالی را که غصب کرده به صاحبش برگرداند و صاحبش از گرفتن آن امتناع ورزد و یا ارث به وارث داده شود و او از گرفتن آن امتناع ورزد) در همه‌ی این موارد، تلف شدن مال، از کیسه کسی است که بر او واجب بوده مال را بگیرد اما امتناع کرده و مال، بدون تفریط یا تصرف در دست دیگری تلف شود.

۸۹ و جایز است فروش کالا به صورت نقد یا نسبه به بیشتر از قیمت و بهایش، در صورتی که مشتری به قیمت آن کالا آگاه باشد، و جایز نیست تأخیر در پرداخت بهای کالا، و تأخیر در پرداخت و ادای هیچ‌یک از حقوق مالی، به این که به زیادت از ثمن اصلی پرداخت کند.

۹۰ و جایز است به این که ثمن و قیمت کالا را به کم‌تر از قیمت تعیین شده پرداخت کند؛ در صورتی که بخواهد ثمن را زودتر از موعد مقرر بدهد و کسی که چیزی را به صورت نسبه خرید، اگر بخواهد آن را به صورت بیع مرابحه بفروشد (یعنی بگوید من این مال را با این قیمت خریده‌ام و می‌خواهم یک دینار در آن سود کنم) باید به مشتری بگوید که آن را نسبه خریده است؛ بنابراین، اگر آن را بفروشد و نگوید نسبه خریده است مشتری این حق را دارد که یا کالا را پس بدهد یا به همان قیمتی که در عقد ذکر شده نگه دارد، و روایت شده که مشتری می‌تواند کالا را نسبه بخرد، همچنان که خود فروشنده نسبه خریده بود.

النَّظَرُ الثَّانِي: فِيمَا يَدْخُلُ فِي الْمَبِيعِ وَالضَّابِطُ:

۹۱ الإِقتِصَاؤُ عَلَي مَا يَتَنَاوَلُهُ اللَّفْظُ، لُغَةً أَوْ عَرَفًا. فَمَنْ بَاعَ بُسْتَانًا دَخَلَ الشَّجَرُ وَالْأَبْنِيَّةُ فِيهِ.

۹۲ كَذَا مَنْ بَاعَ دَارًا، دَخَلَ فِيهَا الْأَرْضُ وَالْأَبْنِيَّةُ وَالْأَعْلَى وَالْأَسْفَلُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْأَعْلَى مُسْتَقِلًّا، بِمَا تَشْهَدُ الْعَادَةُ بِخُرُوجِهِ، مِثْلَ أَنْ تَكُونَ مَسَاكِنَ مُنْفَرِدَةً. وَ يَدْخُلُ الْأَبْوَابُ وَ الْأَغْلَاقُ الْمَنْصُوبَةُ فِي بَيْعِ الدَّارِ وَإِنْ لَمْ يُسَمَّهَا. وَكَذَا الْأَخْشَابُ الْمُسْتَدخِلَةُ فِي الْبِنَاءِ وَ الْأَوْتَادُ الْمُثْبِتَةُ فِيهِ، وَ السَّلْمُ الْمُثْبِتُ فِي الْأَبْنِيَّةِ عَلَي حَدِّ الدَّرَجِ

۹۳ وَ فِي دُخُولِ الْمَفَاتِيحِ تَرَدُّدٌ، وَ دُخُولُهَا أَشْبَهُ وَ لَا تَدْخُلُ الرَّحِي الْمَنْصُوبَةُ إِلَّا مَعَ الشَّرْطِ

وَ لَوْ كَانَ فِي الدَّارِ نَخْلٌ أَوْ شَجَرٌ، لَمْ يَدْخُلْ فِي الْمَبِيعِ. فَإِنْ قَالَ بِحُقُوقِهَا، قِيلَ: يَدْخُلُ، وَ لَا أَرَى هَذَا شَيْئًا. بَلْ لَوْ قَالَ: وَ مَا دَارَ عَلَيَّهَا حَاطِظُهَا أَوْ مَا شَاكَلَهُ لَزِمَ دُخُولُهُ وَ لَوْ اسْتَشْنِي نَخْلَةً فَلَهُ الْمَمَرُ إِلَيْهَا وَ الْمَخْرَجُ مِنْهَا وَ مَدْيِ جَرَايِدِهَا مِنْ الْأَرْضِ

۹۱ بحث دوم: در چیزهایی که به مورد کالا (مبیع) مربوط می شود

و حکم کلی آن، این است که به هرچه که لفظ از لحاظ لغت یا عرف آن را در بر بگیرد اکتفاء می شود. بنابراین کسی که باغی بفروشد درختان و ساختمان های موجود در آن باغ، در باغ داخل است.

۹۲ همچنین اگر کسی خانه ای را بفروشد، زمین و ساختمان طبقه ی بالا و زیرزمین در آن داخل است؛ مگر آنکه طبقه بالا مستقل باشد، به طوری که عرف، به خارج بودن آن حکم کند؛ مثل آن که طبقه بالا مسکن مستقلی باشد و درها و قفل هایی که در آن نصب شده در فروش خانه داخل هستند؛ اگرچه در معامله اسمی از آن ها برده نشود؛ همچنین چوب هایی را که در ساختمان به کار رفته و میخ هایی که در آن نصب شده و نردبانی که در خانه ها در جای پله نصب شده اند داخل در فروش خانه است.

۹۳ اما این که کلیدها داخل در خانه باشند جای تردید است و داخل بودن آن نظر بهتری است. و آسیاب هایی که نصب شده اند داخل خانه نیست؛ مگر این که شرط شود، و اگر در خانه نخل یا درختی باشد، داخل در مبیع نخواهد بود و اگر باغی بگوید این خانه را با همه ی حقوقش به تو فروختم؛ در این صورت گفته شده: (نخل و درخت) در مبیع داخل است، و من این نظر را صحیح نمی دانم. بلکه اگر گفت این خانه را با همه ی چیزهایی که دیوار خانه آن را در بر بگیرد می فروشم، واجب است که درخت و نخل داخل باشند و اگر یک نخل را استثناء کند این حق را دارد که در رفت و آمد برای رسیدن به نخل عبور کند و به مقدار امتداد آن نخل، از زمین زیر آن حق می برد (می تواند زیر درخت فرش پهن کند تا میوه های درخت روی آن بریزد).